







المرزوق نفس بدست و بزرگه سیرت و خلق بودی و دانسته  
که آن رسول پنهان موت است البته قبل نزول وی بمکه است  
مهرمان از سیدار و صاف است و اما در غم و غم و تا بعد نزول او  
ملاقات بر وجه عظمت شرم و حیرت است و لکن چون آن <sup>خلق</sup>  
اصدا برای نزول آن پنهان مخرج کردند و او بکشتن تقاربت بکشت  
موانی از افعال و یک شیخ شیعہ بر تقدیر تفسیر احیریت قابل  
فصل در بیان عبارت است از اعراض عما سوا الله تعالى که بدون آن بجا  
از شرک خفی صورت لو کنت اعلم انی ما اوقر  
لکم من سئل بالی منه بالکم  
عزمت بفتح الاء المشاة الفوقانیة الاولى و ضم الاء الثانیة  
من اللکتمان بهار و انتم اللکم بفتح الاء و المشاة الفوقانیة  
ما نیت غیر نکاح و نه در کوه و نه در کوه و نه در کوه



امری است که خضای آن انبوه و مفران سیاه بمقدار ذرات فلفل  
باشد و تحقیق نیست که آن بر کتب نیست و نیز که مراد مطلق  
خضای بود از نیا یا سیاه از خضای از غیر آن اگر مراد معلوم بود  
بدستیا من حرمت و عظمت پیری نگاه داشت آن خواهیم توانست  
ی پوشیدم سری اظهار شد مراد از وی خضای تابناک است  
چون من از رسیدن پیری از بسکه حسرت جو کرده مرا موافق  
در موکره مراد سوائی من جسم خوبان میخواست تا زخم خوار  
کرد و مرا آری من که بختیم و توقیر پیری نخواهم برد  
و بمقتضای آن کار بند شتاد خواهیم شد سری را که از وی  
بر من ظاهر شد پیش از ظهور بر لایم به خضای پوشیدم و آن  
سعدی مویست تا او دوست آفریند - من نکرد و لکن حکیم  
که تعلق قلب بمطالع صورتی که من از بھوای نفوس است اختری در

در خاتمان فکر و تدبیر من انداخت و غلبه من مرا با خفای آن  
نکته داشت حالاً چه نمود که تدبیر کار را در دست راست و چپ من بداند  
و میری از بدیه من افلق بجاست خواجه میری استغفار میفرماید  
مَنْ لِي بِسِرِّ جَمَاحٍ مِنْ غُلَّتِهَا كَمَا يَسِرُّ  
جَمَاحُ الْحَيْلِ بِاللَّحْمِ الطَّامِ وَ كَمَا مَهَّارٌ بِأَرْزُونِ  
از پندری که مانی الناح الفواشیع الغین المعجزة کما یسری الحیل الخ الخ  
جنس سبب اللحم یضم اللام و الجیم مع لجام بکسر اللام معر لجام  
تست فریاد من و متعدد بری من در بازداشتن غلبه و کشش  
از کراهِ نفس من است همچنانکه بازداشتی شود غلبه و کشش  
استبصار علیها چونکه دفعه ششم شیخ ابون استغفار  
بسی در معنای و امانه خواستن از وی و منع نفس از شهوات  
ندامت استغفار و میگوید قول من ریاضت نشأ منضوت

لقد ابرین بیت استفاده میکند و میگوید که لجاست و منهای نه  
نوعی که مرا به راه راست باز دارد و او را از کسر شش باز داشته و  
و مفاد که در آنجا بجهت کسر شش را کام راح میکند و به راه راست  
می آرند از آنکه نفس را در ده غایت شش است و مراقب و قید  
آن نیست که او را از کسر شش باز دارد و به راه راست آمدن منهای  
میخواهم که مرا به راه راست باز دارد و او را از کسر شش باز داشته و  
بدان تاملی را که در او در شش است یا علی را در شش است یا علی را در شش است  
که در شش است یا علی را در شش است یا علی را در شش است یا علی را در شش است  
ان الطعام يقوى سنخوة المنهم لا ترميهم  
المهملين الروح بالفتح على كسر المعاصي جمع نصبت ناخرمانى الكسر  
الكاف سكون السين المهمل شكستن البشوة بفتح الشين المعجم

المزج خواهرش انهم بفتح النون و الميم و الميم و الميم و الميم  
اگر انقا و نفس و نفس و نفس و نفس و نفس و نفس و نفس و نفس  
شکستن خواهرش نفس را بدست نیکه نفس و نفس و نفس و نفس و نفس  
و طعام قوی میگرداند و هر مرد بسیار خوار را از این  
نفس کشیدن استخوانه ابو سعید خدری که در طبع و شیب بسیار دفع آن  
باین الفاظ فرمود که اگر میخواهی که نفس تو از کشتی باز گردد و او را  
شکستن و فروتنی حاصل شود و نفس شکستن خواهرش و از این  
وی از تغذیه معاصرین این از این که معصیت غذای مرغ و نفس کشیدن  
و از غذای مرغ و استخوانه می پذیرد و هر مرد که بسیار خوار را  
از شکستن می کشند و تو خیال کرده که اگر نفس را بدست نیکه  
و شکستن خود و خود از معصیت باز ایستادن خیال تو سخت نیام و بهر  
تو مخدوم امام است از آنکه طغیان و فحور نفس استفا ذات تو می کشد

و در باری پذیرد و شکسته شهوش در بازداشتن دوست  
از نو کوسن از رفتن بمقتضای خواستش او در ساختن با وی  
و النفس کمال طفل ان تقطعه شب علی  
حرب المصاع وان تقطعه یقطعه محمد بن مالک  
جسیر کمال خود گذاشتن شب بفتح الشین المعج و شد بدالباب الموحده  
من شب با جوانان الرضاع کماله و المهد و فتمها کماله و کماله  
بستان الفطام کماله و بازداشتن طفل از شیر و از الفطام  
بازماندن می از آن پس فطام طفل شیر خواره است که اگر او را کما  
او کداری و از خوردن شیر باز ندارد و جوانی در حال تنگی حریص است  
بر شیر خواره که و اگر او را از آن باز داری باز ایستد اسلاء  
نور دین مکن نیست که آنرا وادی معارف داده شود که در هر گاه  
عقبا بجزد تا آنکه خود سیر کرده باز کرد بلکه فاصحت طفل شیر خواره

خواه دارد تا که او از شیر خوارگی باز نماند و با آنکه در دنیا  
کلام شعار است باینکه چون طفل تربیت پذیرد به حق  
قدرت اعلیٰ خود استوار گشت و با او است ایوب دارد و صلاح  
عالی او هر چند که تقدیر قاده مختار است مگر یکسب و خلقت یکم  
لغذا عجم که به دوام میگرد و نوعی معاد میخورد که بار داشت تن از آن  
مغذی است فاعترف صواها و حاد زرب توبه  
إِنَّ الْمَوْتَ مَا تَقُولُ يَصُمُّ أَوْ يَصُمُّ الصُّرُوفُ كَرْدَانِ  
الحذر بریز کردن التولیه کسی را بر جنبی حاکم سافتن التولیه  
حاکم شدن یصم یصم ایام المنة التمنایه سکون الصاد المهد  
فشن صید را به جای او یصم یصم ایام المنة التمنایه و العاد  
امید من الوصم عینک کردن بهر لیر اگر اصلاح نغم منجوحی پس  
گردان از وی بوی او را و بر سر از نیکه عالم ساری بوی او را پس بوی

برستید بوی نفس هر کس بیدار علم شد میباید و ریا و عیب و عیبت  
و لا انکرم بک و من درین راه نیاید بود ان نفس بر باد خواهد  
رفت و نیز گفته اند و من باز داشتن و بی از مال و فانیستند است  
متصور است از آنکه مرغوبان نفسانی اگر چنین کردی بپایند و کرم خود را  
بکفایت و اگر از جمله عواید و شیرینک باشد در محبت می اندازند  
همچو عواید بزرگ هر نفس در وی از عالم قدرت نفس که با  
بت برستند و گویند که بد عواید قدرتی کشید کرم و خود را بپایند  
چو عواید و نفسانی در برست و نفس درین بزرگ و درین بین  
بمان کرم سکونت درین و کرم عواید و عواید الاعمال  
و ان هی استخلت المرعی فلا تشم اطراعه انکما  
صدیر حسنه و مراد از اعمال اعمال خیر است از عواید و از آنکه از دست بپایند  
المهد من سوم هر بدن در جامع استخلت بها التانیث من الاستحلاء

[illegible]



بِهَذِهِ خَيْرٌ مِنْكُمْ حَسَنَتْ لَكَ لِلْمَعْرِفَةِ قَامِلَةٌ  
مِنْ حَيْثُ لَمْ يَذْهَبْ رَأْيُ الشَّعْمِ فِي الْمَدِّ سَمِ لَمْ يَخِرْ  
بِمَعْنَى سَيَارِ بِارْحَمَتْ تَعَالَى الثَّانِيَةِ مِنَ تَحْيِينِ رَأْسِ مَنْ يَكُونُ  
الْمَرْبُوعُ الْمَعْمُودُ الدَّيَّةُ السَّنَنُ الْمُتَلَقِّمُ السِّينُ الْمَهْمُودُ تَشْدِيدُ الْمَعْمُودُ  
زَهْرُ الدَّسَمِ بَفَتْحِ الدَّالِ وَالسِّينِ الْمَهْمُودِينَ حَرَبِيٌّ وَكَالسِّينِ طَعَامُ  
حَرْبٍ سَيَارِ بِارْحَمَتْ تَعَالَى ثَمَّ مِنْ خَشْتِ نَفْسٍ لَذِي رَأْسِ  
مَرْدٍ مَرْتَضٍ عَالٍ أَنْ لَذْتَ كَشْدَهُ أَوْ سَتَ كَحْتِكَ وَمَعْنَى حَلُومُ  
بِدَرْ سَتِيدِكَ مِنْ عَهْدِ سَتِ عَرُورِ غَنِّ بِطَعَامِ حَرْبٍ أَيْ نَجْتِ نَفْسٍ  
بِأَعْمَالِ خَيْرٍ وَعِبَادَةٍ مُشْغُولٍ سَارِيٍّ أَيْ بَدِيعٍ وَسَبْحُ حَذَرٍ بِأَشْرَافِ غَزْوَةٍ  
مَنْ بَاطِلٍ أَوْ رِبَا سَحْقٍ ظَاهِرٍ زَهْرٍ أَوْ أَنْدَكُ سَيَارِ خَيْرٍ بِطَاهِرٍ  
مَيَّانِيذُ لَكِنْ حَقِيقَتُهُ نَسْلُ زَهْرٍ قَاتِلٍ أَيْ مَخْلُوطٍ بِطَعَامِ حَرْبٍ وَلِذَلِكَ  
لَمْ تَأَوْشِرْ نَوْبَتَ بِلَاكِ مِيرْ نَشَا دَلْمَدَهْ بِأَيْ نَجْنِسِ مَكَارُهُ

[illegible]

امد از کمر سینه و از سیر لبین ساگر سینه سخت که بدتر است  
از شد سیری با و در کمر سینه و سیر اعتدال محوط باید داشت  
و فراط از مکاید نفس شوم است مذموم باید انگاشت و اگر طار سینه  
شود و خوا غفلت قر و قدس در طار ناشی میشود لکن کمر سینه  
بدتر از آن است چه از آن قتل و غارت و ناسبها و اعتراض بر قضا و قدر  
و بشرد و کمال و خیالات فارسی که متعجب کفر و الحی و شوند بطور میرسد  
آن مفاسد کمر سینه متعدی بغیر اند بخلاف سیر که متعدی غیر  
نیستند و کم با غفای حال میگویند و از غیب و در حق میگویند  
و کمر متافض و وسیت دارد که خلق بهر حال او اطلاع یا بند و او را زان  
دانند و آن ربائی است شویش و شر خفی که لا یخفی لکن این حکم در حق  
عوام مومنین است بخلاف خواصی که نفایشان بمذهب غنیست  
شریعت و طریقت شده و قوت روحی شان قائم مقام قوت کرده

توریه که در سینه است میدارد و در سینه منع میفرماید از آنکه  
غاسک در سینه که مذکور شد نذارند و فواید و مفاسد  
است بر او منع کردن نمیتوانند چنانچه غیر از این میفرماید <sup>طعام</sup> است  
خوبتر من تا قبول حق می چون قبول حق می بر همه خلق باز  
حق و بر این است که در سینه غذای روح و موجب نفع است  
پس آنکه از سیر غیر مطهره بدین میشود و قوتی بخشد  
و استغفر الله مع من عین قدامت  
من المحاکیرم والزم حمة الندم استغفر  
روان حق و در حق جبری از طرفی بجهت تمام الامتلاء و شرف  
المحارم جمع محرم معنی حرام ما شروع الحیة بد الحاء المهد تکلیف  
و بر منکر کردن الندم بفتح النون والذال المهد پشیمانی  
و روان کن اشک الذی می کند تحقیق میرشد از نظری حرام و لازم

ترکاید داشتن ریش یا شورت یا بازو و دست منگی  
ریش نه از نجاست نظری محرم ناباکشید بچندم تمام و کمال باید  
شیر هکذاست بر آن باید گذاشت تا آید از افتادن کجا  
مانع شود و فایده نسبت محرم بسوی چشم این است که نظر از  
قوی ابتدای آن است در معاصی و مستحبات چشم از معصیهها گریز نماید  
چنانچه عالم از خدعه رضایه و آیه میکند که فرمود در عالم صلی الله  
و سلم نه نظر تیر زهر آلود البیست سبکه خوف است بجا باز داشت  
آنرا از محارم یا حلال و است ایمان و **وَ خَالَفَ النَّفْسَ وَالْشَّيْطَانَ**  
**وَأَعَصَاهُمَا** و آن هما محضات النفس فاک  
**وَلَا تَقْطَعُ مِنْهُمَا خَصْمًا وَلَا حَكَمًا** فاک  
**تَقُوفُ كَيْدَ الْخَصْمِ وَالْحُكْمَ الْمُنَافِقَةِ**  
باید که خلاف کردن الشیطان بر وزن فعلان است و خود از

شیطانی ملائکه یا بر فرزند فیضان و صورتی که مشتاقان  
بمعنی دور نشدند و الاطراف زمان بر داری کردن الحکم فیض الهی  
المعروف کواکب البیاض الموحدة من الجمیع فیض الحی و الکافیه  
نزع فیض صمدین محکم و مریض خود و اکید فیض الکافی و نفی  
ثمن نفوس شیطان و بغیران ایشان در آن بر دو صحت  
نما کنند تر از روح کو پندار ایشان و فرزان بر داری مکن ازین  
خضم و علمی را از آنکه تو نیستی مگر و فریب خضم و علم را از آنکه  
نفوس شیطان اگر بالا شتر اگر و اضلال ازین میگویند و کار  
بدون اعانت و یکدیگر راست نمی آید لیکن نفوس شر که غالب است  
از آنکه شیطان آنچه میکند بواسطه او میکنند و کسی که نفوس او محض است  
بقصد یا شریعت و طریقت شیطان او را فریب نماند و اضلال  
این بر دو دسته نوع است اولی آنکه شخصی قصد سلوک طریقی نماید

عداوت و دشمنی که جمعی ایشان است پیش می آیند و او را از افتاد  
او امر و نوای الهی و کسب سعادت باز میدارند و نمیکند از بند کاسرین  
راه بمنزل مقصود بر و این کار ایشان برای جامل مبتدی است او را  
مقاومت مخالفت ندارد و بیم اینکه خود را بطریق مستقیم خود  
میکنند و عداوت باطن پیدا کند و با موری که بظاهر در حمایت  
و باطن در حمایت قبح باشند و موری نشاء و چونک است بر خوبی ظاهر  
آن نظر نموده و از جنب باطن نشاء آگاه گشته بدان کار بندی شود  
آخر در دام بلا و ورطه هلاکت می افتد چنانچه اگر شخصی از اهل علم  
گوشه نشینی اختیار کند و از صحبت اغیاء اهل حکومت اجتناب ورزد  
نفوس شیطانوی حسد برده در دلش می اندازند که بگفته فرستاد  
تو نزد اهل حکومت و دلالت تو بر خیر حاجت و اعما خیری میشود  
درین امر عظیم است پس شخص در کار و اخلاق بگفته فرستاد

فرستادند و نوشتن بسوی اهل حکومت مشغول گردیدند  
مقی برین گذشت باز بسوی القاب نشاندند و صفات و نسبت تفرق  
بسیار است هر سفارش غایبانه چندان فایده و ثمر نیست اگر  
رفته باشد اما بعد گفته شود اگر تمام خواهد بخشید هر قدر که درین راه  
مخاطره خواهد شد و این تدریج و انحراف عمل مثبت خواهد کرد و بدین  
شخص آمد و رفت بسوی اهل دولتی برای جبران و ای غلطی شروع میکنند  
و از اثر صحبتشان که در وقت حال حکم نه بر قاتل دارد میل و محبت دنیا  
در دلش پیدا میشود و باز در دلش می اندازند که اگر مردی سفارش  
نمی کند حکام بلا شرط اخذ مال کند و آنکه بعد از حاجت مرام او را بطریق  
جبری و بدگفتن آن جانیرت پس آن مرد این مال را حلال دانسته از خلق  
بیکدیگر چون مدبرین گذشت و قسای در حال او از مصاحبت  
این درون جمع مال پیدا شد بحرام می رسد و دلالت میکند بر این که بحرام



خواری میشود و بسبب کثرت اشتغال و نبوی و هجوم غلاب و اکمال مراسم  
عبادت و حضور قلب داشت بر او میرو و در کمال غایت است  
میافند سیوم اینکه چون شخصی در عبادتی مشغول میشود و از آن باز آمدن  
نمیتواند در خاطرش اندازد که ازین عبادت عبادت و بگوید در حق تو مفید  
ترست یا آن مشغول یا بدست مقصود ایشان ازین اغواست که او را  
از مرتبه که دارد از آن فرود تر کنند و از عبادت فاصله یافند و از دنیا  
مشغول است از قطب العالم شیخ نجم الدین کبری قدس سره که چون او حکم  
شیخ خود در جهاد که شدت در خاطرش رسید و مرد فاضل و مریض  
هست و در حق تو بهتر است که تعلیم یابد و بدین کنی و شریعت مصطفوی  
ترویج دهی که نفع متعدی با غیر بهتر است از نفع ذات خود و شیخ ایشان  
ازین خطره آگاه گشته بدو رجوع رسید و فرمود که ای فرزندان خطره را  
نبینید و شیطان تو میخواند که ترا از مراتب عبادت باز دارند این خطره را

را از دل بدر کن و بکار خود مشغول باش که به حصول آن تسبیح  
و من بوجه حسن حاصل شود پس باطل فتنه و شیطان تسبیح  
از حال عالم نیست که با این انذار و هشدار هر باطلی  
از راه خود و نصیحتی اندازند یا مرد و یا طایفه و دسته و ملت  
بامری میکنند که حالتش غیر از حالت یابی و ملالت بامری میباشد  
و عداوت خود را با طهارت و دود دیگری در برده و دوستی اخصو  
می نماید و خود را در صورت محاکم ظاهر نماید پس در چنین  
و اگر این هر دو طریق بود خود که عداوت صحیح است پیش آید  
پیش از مقهور کردن و اگر خود را بطریق دوستی و نصیحت  
نمایند باین حد نه آورد ام خلافت اندازند یا مرتبه که در طایفه  
فرود تر کنند تا فرما آنرا باین راه دروغ گویند از مادی تو از دست برد  
تا طایفه را سالم آماند و اگر یکی بطور خصم و دیگری بصورت حکم نمودار شود و

اعوان و نوازش و استعانت هیچ یکی از اینها ممکن از انکه تکرار و فریب  
این خصم و عاقل و جاسوس معلوم است برین تحقیق تکرار و مضمون بهترین  
از دم نمی آید و در صحت عطف تکرار غمی باید استغفار الله من  
قَوْلٍ بِمَا عَمِلَ لَقَدْ نَسَبْتُ بِهِ نَسْلًا لِّذِي  
عَقُمَ اَلْاَسْتِغْفَارُ طَلَبِ شُكْرِ مَنْ اَنْشَأَ بَغْتَةً النُّونَ وَ سَكُنَ  
السَّيْرَ الْمَعْدُومَ زَيْدُكَ اَلْصَّاحِبَ الْعَقْمَ بَعْضُ الْعَيْنِ الْمَعْدُومِ سَكُنَ الْقَائِمَ  
وَحُمَا بَعْضُهُ يَارَ اَيْدِيْنَ اَمْرٌ يَشْلُزْ خُذْ اَمِنْ حَوْسِ اَمْرٌ كَعَارِ يَكْتُمُ اَمْرٌ  
عَمْرٌ و اِنْ بَاشِ تَحْقِيقِ اَنْ كَعَارِ يَكْتُمُ اَمْرٌ كَعَارِ يَكْتُمُ اَمْرٌ كَعَارِ يَكْتُمُ اَمْرٌ  
فَزَيْدَانِ السُّوِيْ زَيْنَ نَارِ اَيْدِيْهِ اَلْاَمْرُ يَكْتُمُ اَمْرٌ كَعَارِ يَكْتُمُ اَمْرٌ كَعَارِ يَكْتُمُ اَمْرٌ  
بَعْدَ اسْتِغْفَارِهِ بِالْحَامِ غَضَبِي طَرِيقَ دَفْعِ شُرُورِ غُفْرَانِ شَيْطَانِ بَا فَرَمُودِهِ  
اَيْنِ بِيَادِ خُودِ مَعْرُوفِ بَعْلِ نِيَا فَعْدِهِ اَبَا اسْتِغْفَارِ كَرَامَتِ عَاطِمِ طَرِيقِ  
اصطلاح حال سالک است میگردید و میفرمود که نعمه موفقت افاده نماید

است در اول سال و افاده و فائز نسبت به این بخت و غرض است  
به نسبت این دو معلول و غرض و نسبت به این بخت و غرض است  
باشد و در صورتیکه غرض این بخت و غرض است  
عقیده انبیا از اول و نسبت به این بخت و غرض است  
زین بخت کان فقط خواهی است و نسبت به این بخت و غرض است  
نسبت به این بخت و غرض است و نسبت به این بخت و غرض است  
بِه و مَا اسْتَقَاتُ فَمَا قَوْلِي لَكَ اسْتَقِيم  
الام فرمودن الخیر نیکوئی الایمان فرمان به درون الاستقامت  
و در زین در کار و فرمودم ترا کار نیکو لیکن من در فائز و غرض است  
بدان کار و زین ثبات و زیدیم بان پس سودمند و دقتار من  
که استقام حاصل کن اما این نصیحت من اقتضای این بخت و غرض است  
بنی حار و تمیزی است به بنال از این جهت که نصیحت شایع غیر محمل

و وبال است صبرانی در محکم جزا از نون ماکت روایت میکنم که گفت  
عرض کردم بار بواله امر بالمعروف و نهی از المنکر حکم تا بدان علل نسویم  
امروز می کنید اگر چه بدان علل نباشد بلکه ازین جهت صدق ابد و تفک  
اصلاح حال خود مقدم است نسبت به حال دیگری تا در وعید ایمان و حسن  
الناس بالبر و تقوی و انفسا کم نه در ایم و نصیحت و در دیگری  
تا شریک نام بخشد بعد از آن سبیل تخصیص بعد تعلیم میگوید و لا توفوا  
قبل الموت نافلة و کم اصل سوی فرض و کم  
اصم التزو و نوشته راه بشر استن النافله من الغفل بكون النفا  
عیام تنیکه بر نیان آن نواب مترتب کردند و از شرک موافق نشو  
و نکر فتم نوشته راه آخرت پیش از نزول موت از جنس علی است  
زایده و نکذا ردیم هیچ بخاری نداشتیم هیچ روزه سوی فرض  
تخصیص میگوید که زادی از نوافل که موجب بطلان و باعث ورود فیوض

[illegible]

المضرة من وسخ ظلمت تاء المتكلم من الظلم ستم كرون  
السنه بضم السين المهملة ونسقية النون على است كرمو ظلمت  
فرموده بار در عالم صلی الله علیه وسلم بدان عمل و تشرک از اید از  
یک دو بار نکرده با یا عملی که بدگیری فرموده یا خود کرده یا از دیگری  
دیده سکوت و زبیده الما حیازنده کرون الظلام بفتح الظاء المعجمة  
تاریکی و مراد از آن مطلق نه نسبت اشتکت تاء التانیث من الشکایة  
کله کرون و نالیده و میرض شدن الضرب بضم الضاء المعجمة و تشدید الراء  
المهملة زنده و مرم بفتح الواو و الراء المهملة اما س به بیاد مردم به  
سنت سیکمیکه زنده سکت با یا بیکم میرض شد و دو قدم  
مبارکش بجهت گزندی از مرم احاس فوت کردم حقوق سنت و تشرک  
نموم اقتدای عبادت شخصی که در باری شد و قیام در نماز  
تا غایتی سعی کردی که هر دو با مبارکش گزندی از مرم رخصانجه

بنایند در محبت از امام المومنین علی بن ابی طالب که گفت سرور عالم  
صید الله علیه و آله مرا بخدای خود قیام فرمودی که هر دو دنیا را کنش من  
شد عفو کردم که یار الله بنده بشیر بودی و وفا میفرمائی و حق  
ترا از خلق برگزیده و ذوق با خود و ما را طر تو بخشیده و جوابت که ای  
بنت الحاکم با ادای شکر این نعمت کنم و مرا از تو ترک اولی است  
از آنکه دی صلی الله علیه و آله صلوات الله علیه بر او است مرا از شکایت  
عروض است که ایقان اشتک فلان ای مرض این است که این تو هم غایب  
ترانی آورد و از آن شکایت که بنایند بعضی را حین بدین تو هم غایب  
اعتراف کردند و شد من سغب احشاء و طوی  
تحت الحجارة کشف امرف الادم الشبن  
السغب نفع ابن المله و الغن المعجم کرسک الا حش جمع شکر الحاء  
الممله و ده لم طوی من الطی نور بدین الکشف نفع الکاف سکون



الشیخ المعتمد انکرتا استخوان بهلوا اکثر غنیمت عظم المذموم سکون المذاق  
المنشاة الغویانه وفتح السرا المحضه وروان نخت کانی الصلح الامم  
نفع النعمه والذل المجهده پوست نه و نیز برادر مردم بطریق انقو کسید  
محکم ی بست کرسنه اندر شکم وادی غریب و نیز نکت نعلکهای که باز  
و نخت برورده پوست آن را کلاه ندانم طریق مجاهده و در عالم  
صله علیه سلم را و افند و مردم بوی که از غایه کرسنه نکت شکم  
نازکت سرورده ناز و نخت می بست تا کرسنه نخت شش و از غایت  
باز نماید ضایحه در صبح بخاری از جابر ضرر و بست که گفت روز خف خف  
سنگ عایل آمد که ضعیف بدن و شد کرسنه از شکم آن عاقل  
از نور علیه الصلوه والسلام بخاری در حالتیکه از غایه کرسنه سنگ شکم  
بسته بود و یک صند از تبر آن سنگ عایل باره باره خست و کربان  
شارع بخاری میگوید که حکمت ظاهر در بستن شکم بر شکم آن بود

وقت تمام است سزاوارن کن کرد و وضعی عبادت او نیاید و  
شکست کفر و غفلت و در این فقره فایده اخذ است علی الله علیه السلام انما یزکی  
الانفس بالحرمان و غیرت و در دیگر است چنانکه میگوید و سر از دینت جدا  
الشَّمُّ مِنْ ذَهَبٍ عَنْ نَفْسٍ فَارَهَا بِمَا  
شَمُّ المراد و در خواست شَمُّ شین المجر و شَمُّ المیم  
جمع شَمُّ بَدَنُ الشَّمِّ شَمُّ الشَّین المجر و المیم الا و لے منتهی  
در خواست بخود ندکوه ای بلند در حالتیکه بودند از طلا از جهت نفوس  
شخصین نمودن آن کوه ای بلند هستی خود را که مقدار است بلند  
که داشته طریقه انگشت را که کوه ای بلند خود را بکام قادر نهاد  
چشم بصورت طلا نمودار کردند تا منظور نظر کیمیا اشراف شوند و در هر یک  
خواهد بر آن نه فرمایند وی از کمال علوی هستی که داشت آنرا قبول  
نمود بلکه شَمُّ عقارت نکیر است از یک بلند هستی داشت

برگاه من نکاشت چنانچه در جامع شریفی از پانی امام باجلی هم سرست  
و گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم عرض کرد بر من چه بود که من  
گویم یا علی او نقره گفت خداوند امر حاجت آن نیست میخواهم که یکروز  
شکم دیگر و یکروز کمر سینه بام روز یکشنبه شکم سینه بام او ای شکر تو کنم و در آن  
روز که کمر سینه بام تضرع نمایم بگو تو روزیاده کنم عبادت او شای  
حدیثی دیگر که در شروع مذکور است نظم آورده است جبرئیل امیر کرامی مختصر  
گرام حق تعالی تو میگوید سلام بعد از آن میگوید ای سلطان دین وی  
وجود رحمت للعالمین که تو خواص از بنی عیسی و طریقه کعبه مرا بر تو گردانم و  
چون بمیرد اقصای سر بود مسینه او مطلع انوار بود گفت این دنیای  
مقدس است اما دنیا کی سر او را من است دارد دنیا خانه بی خانمان  
مال آن سیر بی ایگان جبرئیل بن خضران آفرین گفت ای مقام  
ختم المرسلین هر که شد در راه حق ثابت قدم هست دنیا باین چشمش

جمله را عدم و آنکه در زنده فیضا ظهور  
ان الضميمة لا تعد على العدم وكيف  
تدعو الى الدنيا ضميمة من لولاها لم يخرج  
الدنيا من العدم انما تطلبه ثانيا من التاكيد  
فرون الزم بضم الراء المعجمة عرض كبرون انعام و برون وكذا  
انما بطوع و رغبت الضميمة فيض الفاء المعجمة و ضم الراء المعجمة  
حاجت العظم كبر العن و فتح الصاد المعجمة جمع عصمت تكلم امث  
از مصيبت تدعو من الدعوة خواندن الدنيا بضم الدال المعجمة و الذنابة  
بمعنى حشاش يا بلبله نو بمعنى نزدیکی ازانك به نسبت آخرت قهرت  
بسو ازان الحرج برون آمدن بر استوار كردن خدا احتیاج  
ان آنکه ترس و رغبت او را بگوید و بیا بدست بگذشت حاجت عاظمی نماید  
عصمتها اعلی و بگوید داعی گردد بسو دنیا شد حاجت عاظمی را بر آورد

نبرستی دنیا از گم عدم هست و جود ای مثل چند که مقتضای لوازم  
بشیر احتیاج بسوی دنیا داشت تا خود را بخوار بدارد آستانه  
بخط مبارکش جلوه میداد تا او را فرمود لکن معذای که مقصوم  
الحی بود حاجت بروی غلبه کردن نتوانست تا بسوی دنیای دون  
راغب شود بلکه هر قدر که حاجت زیادت پذیرفت فی غنی او  
دنیا زیاده تر شد و چگونه حاجت او را مضطر ساخته طبع دنیا  
زنی از آنکه دنیا و مافیها در ایجا و خود محتاج است بسوی جود  
اولین احتیاج او بسوی آن امکانی ندارد چنانچه طبعی در محکم کسیر است  
لما فارسی نقل میکند که فرمود در عالم صلی الله علیه و سلم  
حسبنا میفرماید ای محمد اگر نمی بودی خلق نمیکردم دنیا را و علا  
سیورم که خدا رخصایه اهل خفرت است صلی الله علیه و سلم که آدم  
و جمیع مخلوقات پیدا کرده شدند برای او زود و از خاستن شد

شد ستوار زانکه اعصمت او حق بود بار او اگر فیه الزو باشد  
نبات کی بود او را بدینا الطوائف پسر عقیلی است که  
ناظم قدس مکرده که در دنیا الکلیت علی قدر است بهر حال شرط  
گروه اند بخاکچه بدین شبنم بدست که گفت که من از بنی تم را حد  
بن عبد العزیز است که دنیا بدو رجوع آورده و او را بن را قبول نکرد  
چونکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم مالک است بنوده و آنچه در دست  
داشت از جنس و اشیاء بود که هر اهل این معروفی و معروفی را  
گفتن نمی شد و اگر بنشیند از انکه الکلیت و قدرت سازین چه  
زاید تواند بود که حق جل مجدد خیر این سموات و ارض را بر وی عرضه  
دمد و او بآن اصلا ملتفت نشود و لهذا سیوطی در رساله  
نقد اسماء بنو لفظ زاید آورده محمد بن سید الکوفی  
و الثقلین و الفریقین من عرب و من عجم

در بخاون تعلیم باعتبار تقطیع مصرعه ثانی محسوبست بحال  
انتهای سخا فایده النبیین است صلی الله علیه و سلم یا خود از تحمید  
بمضی بسیار ستودن که ابلغ نسبت از حمد و روز تولد مبارکش حمد و  
عبد المطلب موسوم باین اسم است و چون یکی از قوم بیهیدر که این  
فرزند از چند راه بر می رسید بدین اسم گزیدی که در بدران تو گشتی  
نام نداشت و چون فرمود که نامیدن بدین نام بامید نیکه شود و شود  
بنیان کافران نام تمام تو محمود نامت محمد بدین مقامی و نامی  
و ادو السید السین اهل البیاء المنانۃ التی نایه المذره حله  
اللون بفتح الکاف بودن و مراد از کونین دنیا و آخرت است <sup>التعلیل</sup>  
بفتح الناء المنانۃ و العاف جن و انس الغریق کرده العربی بضم الاء  
و سکون النانی و ففتحین یک معنی آمده و همچنین لفظ عجم را نیز عجمه  
اعراب ضبط کرده اند اما در بخا بلری محافظت و وزن لفظ عرب را بضم

بضم و او سکون نانی و لفظ عجم را بفتح تین یا بضم اندازند  
که صنعت او چنین و چنان میگوید و نام پاکت محمد است  
و وجه او در آن زمان در محضر و و کیده است از عرب  
عجم در آن سبقت باظم علیه الرحمه بعضی احوال در عالم علیه  
الصلوة والسلام بطریق اجماع بدون تصریح که آن شیخ و یارین فرمود  
تا سامع شوقی و انجذابی پیدا شود و طالب تصریح نام کرد  
الحال میگوید که نام مبارک آن موصوف کرامی صفا و حمد و حمد کاف  
محمد صلی الله علیه و سلم در آن دنیا و آخرت و سالار انبیا  
و سرور و رفیق از عرب و عجم این تخصیص بعد تقدیم است که فائده  
توکید میدهد یا غرض از تخصیص اول رد قول قوی است که قائل  
نبوت و صلی الله علیه و سلم بآن شده اند و از این تخصیص نیز در دعوات کما  
که پیش از این مخصوص بود میباید که آن شیخ و رفیق آدمی نور و شرف عالم



نو گشت بخاکه ز خیل تو نیست کیدت برین جهان که بغیر تو  
نیست بنشینا الامر الفنا خوف لا احد  
و قول لا من دونك لغم النبي یا ما خودست این بنیادی  
الانبا و خبر دادن یا از نبوت بمعنی علوی نبوت و در اصطلاح نبی است که  
مبعوث کند و راجع شجایی تبلیغ احکام سی خلق عام است که تابع  
نبوت باشد و یا نبوت جدید آرد و رسول نیز بعضی مراد است  
و انبی تجد نبوت در آن شرط کرده اند و نبوت متضمن شرف و کرامت  
باعتبار غیر بابگاه قادر مطلق و تصرف خلق حق و مرتبه ولایت  
افضل است از مرتبه نبوت و زاینکه مطلق ولایت بر مرتبه نبوت  
فضیلت دارد و نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم باقی  
طریق غیر خود که تبلیغ احکام است و چون بر ختم شد امکان تجاوز رسو  
و یکی ندارد و باعتبار طرفین خود که ولایت است اختتام پذیر نیست

نست و متجاوز است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی  
عاش که گشتی مناعت است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است  
متابعت است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است  
و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است  
انای از دارنده از افعال بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی  
امید است که بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی  
نست بیرونی است که بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است  
القدر را که بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی  
و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است  
نست بیرونی است که بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است  
افعال است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است  
اکبر در امر و بیرونی است بیرونی و بیرونی است بیرونی و بیرونی است

انها نسخ به برت معشتمی یک لفظ اصغر اسم فضیل علی الاطلاق  
در حق شان ستقیم نیست این فضیل منعمیت در ذات شریف خاتم النبیین  
علیه السلام صغیر و بزرگوار جلوسم این قدر بخوار  
عزیز کوفتی قصه مختصره الحبيب الذي تسرى شفا  
لكل حول من الاحوال مفتاح الحب في المحبوب  
درشته شد و هر یکی را بنیاد مخصوص است بفضیلت آدم صغی الله و فرج  
نخی الله و ابراهیم خلیل و عیسی مصلی الله علیه و سلم بحیث اختصار دارد و فرق  
حبیب این است که خلیل چه میکند برای رفاعتی میکند و حبیب که  
حبیبی آن میکند که همان رفاعتیست بخاک در حدیث قدسی و است  
در ای محمد تمام خلق طالب رفای من اند و مطلق من رفاعت قال الله  
تعالی و لست اعطيك رتاک فتدعی است  
چونمندی با همه ایشان همه آن تو و تو را آن همه خوشنودی هست

جست خدای بخشنده و خوشنود و مکرر بخشنده این بود شریع معتمد و امانت  
الوقایه سکون از المهد و فتح المهد من المهد و المهد من المهد  
بفتح الشین المهد و خواستند بخواند که المهدی شمس المهدی و المهدی  
انعتیم المهدی و المهدی من المهدی و المهدی من المهدی و المهدی من المهدی  
و المهدی من المهدی و المهدی من المهدی و المهدی من المهدی و المهدی من المهدی  
بود برای هر مرد و زن و کودک و دزد و قیاس است که اندازنده است مردم  
در بلای شدید و ماس مردم من آن محبوب و صمدی و مقبول و کام  
شری است که بخاست و معتمد و اندر شد و عذاب آخرت بخاست  
خود غمگین و آنکه شغیر و قوی بایده قدر و شری قوی حاصل  
ازیت و طاعت و مریت ابدی و شفاعت و مقام محکم  
عبادت از شفاعت کبری مخصوص باوست صلی الله علیه و آله  
در حق صالح برای قول است در بهشت غیر صایا برای تحفیف صایا

یابری دفع در قیام و در حق مومن عامی باری بجات اندوه و باری  
تعلیم است که وی در آن جایگاه صحیحین از انبیا است  
مردیست که فرموده در عالم صلی الله علیه و سلم چون در قیامت  
اهم در شایسته گشته اند و طلب شفاعت کنند از آدم علیه السلام و گویند  
که ترا حاجتی به قدرت آفریده و سجود ملائکه است باری ما در بارگاه آید  
شفاعت کن تا ازین محنت اندوه بجات یابیم او اطمینان است  
خطبه خود کرده بعد از پیشانی و شایسته باری نوح علیه السلام کند چون  
ایشان پیش او حاضر شوند او گوید که من غیرت ندارم و از رسول عجا  
به در بجات بگریزم در زمانت ام پیشانی بر ابراهیم علیه السلام  
روید که او خلیل الرحمن است چون پیش وی آیند او نیز خطبه خود  
بیاد آورده و غدر خواسته بسوی سید علی علیه السلام دلالت فرماید  
او نیز خطبه قبل قطعی ظاهر کرده گوید که مرا این مرتبت نیست بسوی

بسم الله الرحمن الرحيم  
روز چهارم از جمیع آریه چون از دی در خواست نمایند و گویند که  
سوی او یاری شفاعت نماید و این شیء را در حضورین رسیدگی  
شفاعت شود من بعد سجود و صلوات اذن عظمی برای شفاعت نفی  
جاری شد و حق هر یکی از اهل شفاعت است من قبول فرموده  
نجات میبخشد ای کفر و فحشیدینانی الهام در مدح و ثناء  
در روز شنبه که روز صحبت است هر کس زبان خویش بخواند  
کند نام بر حرم و رافت سالار انبیا کو خلق را بدین شفاعت بخوان  
عَمْدًا إِلَى اللَّهِ فَالْمُسْكُونُ بِدَسْمِكُو  
يَجْلِي مِنْ مَنَقَصِهِ الْأَتْمَا كَيْفَكَ دَن وَكَرْتَن  
چیزی را بقوت تمام الجبل نفع الماء الهام و سکون الهام و حسن  
و عهد پیمان که ما فی الصالح صاحب جمع البحار از انجیر بدین کرده

بما اصابوا المذنبين بالانقسام المستند الى خواص خلق اسوي طاعت  
خدا و عيبات نه كان يوحى جهل فنه كان اندر بر حنيد صفت كنه كنه  
و عوت كنه از سر صلا الله عليه سلم بسوي عباد حق بشي احدى از جن  
البر كنه كنه قبول ان دعوت كنه و تمسك كنه بذنيرت و تقدير  
امان بافتن از عذاب الله و در آمدن در حصن ثنويات و قضاى كنه  
قبول ان دعوت كنه و اخذ در محاور طاعت انقا و ندر و به وجه روى  
بگو بارگاه اينوى ندارند قاف النبيين في خلوة وفي  
خلق و كنه يد انوه في علم و كنه الحلق بفتح الحاء  
و كونه السلام فرنيش كنه تعلق بشي و صور دارد الحلق بضم الحاء المعجم  
و كنه استير كنه عبارات از فصائل و كمالات باطنى است و مخفوق و اتى  
و اخلاق جلالي ميكويد خلق ملكه كنه غير كنه نفوس كنه اين افعال  
است و كنه تكلف و كنه اصول ان است بشي عفت و كنه و مجموع

آن عدالت رسید انوار فهم الی الشفاء السخا به و المنور کماله  
بحسب نردیکش در و نزدیکه بنیدن جزیره کمالی و تابع العلم  
و استن و مراد از آن معرفت الهی است که علی الکمال کجوات الهی سرور  
عده سیم و یکبره تصویر است بر اینگونه و بی هین اول مرتبه اطلاق است  
و بنا بر گفته اند موسی بن جعفر شریف یک مرتبه تصدیق و عین  
نی مکرری در سیم الکرم جانوری در فانی و بدیهه انبیا در  
صورت و شیر و بوی نرسیده جمعی از آن خانه در علم و نور کرم  
از نور صلی الله علیه و سلم از جمیع انبیاء کرام و رسایل عظام کمال افراد  
بشیر و حسن حال ظاهری و غفای و مکاشفات باطنی فانی است و جمیع  
از این بنا در معرفت الهی وجود و کرم بوی نرسیده تا یکبار افراد  
است آنچه و شیخ ابن حجر علی در شرح شما بیان فرماید که جمیع نشانه  
در ظاهر صورت بهیچ بشر از صباحت و ملاحت و لعل آنچه در آن حضرت



مجمع بوده چنانکه جمیع در باطن شیخ با حدی از کمال است  
و ضحایل تمیذ آنچه جمیع کرده در باطن وی صلی الله علیه و سلم و جمیع  
جمال چنان آرای آنحضرت را اصل خلقت بوده تمام کمال آن در عالم  
ظهور نمود که سر نه دیده یک طاقست مشاهده ندانست و جلوه آن بدو  
زیبا بنوش و خود در هیچ نظری نگذاشته و الشیخ صفح از قرآن  
روی تو و اللیل آیتی است فرقان موی تو طوبی کنایه از قدر عا  
تو بود جنت عبارت است میدان کوی تو کوثر است از لب عدل  
گرفته اند لا تقطوب ترجمه گفتگوی تو و عظم خلق آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم را حدی و نهائی ندارد که بحیطه تحریر و تفسیر در آید و وی  
الجمیع شما و صفای الهی که غیر متناهی اند بوده و نظیر تمام آن همه واقع  
علی سبیل التواضع و کمال بدون غالبیت بعضی اشیاء و صفات  
و مغلوبیت آخر خلاف دیگر انبیا که ظهور آن در ایشان بر وجه غالبیت

غالبیت و مغلوبیت است کما فی الشرح التمهید المبرر و در حالتی که  
آنکه یکی از صحایب ارام المؤمنین عایشه صدیقہ فرمود سوال کرد که تعداد  
مؤمنان و کفار آنقدر را صد الله علیه وسلم با حق اوسع بر وی  
کنم صدیقہ خود را جوابی نمود که تو اگر تعداد غایب نیما کنی من تعداد  
کلمات اخلاق و اخلاصت نماید و گفت غایب آن غیر منافی  
مطلق است تعداد آن ندارم ای صدیقہ رضی الله عنہا گفته که تو نما  
دنیا را با وجودیکم قل متاع الدنیا قلیل و هو  
بقلت اند تعداد کردن نمیتوانی من چیست تعداد کنم کلمات  
و اخلاق شخصی که خوب است او را به خلق عظیم شکر کرده و کرم  
ورافت ازین چه زاید تواند بود که چون روز احد دندان مبارک  
شکست شکر بغش مجروح گردید از مشاهد آن صحنه مضطرب  
عرض کردند که کاشن برین کافران بد دعا میکردی تا ساری کردار

خودی یافتند فرمود فرستاده شدیم برای اینکه بدو عاکنم سر فرستاده  
است خوشی مرا تا که ششکان بادیه ضلالت را به راه هدایت رسانم و بدو  
بدعا برشته گفت خدایا هدایت کن قوم مرا که نادان اند و نفع و ضرر  
نمیشناسند حبس خلق و دغا را بپایان رساند و تدریس سخن انکار و  
نرسد هر از نقش بر آید و ملک وضع ولی بدل پذیرد و نقش انکار و نرسد  
هم از نقد بپایان رساند و کائنات گرداند و سبکه صاحب را به نرسد  
وَكَلَّمَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ قَوْلَ اللَّهِ مُلْكُكُمْ غَفَا  
مِنْ الْجَحْرِ أَوْ سَأْتَقَامِنَ الدِّيمِ الْأَتَمَّ مِنْ وَطْ  
رَدُونَ جَهَنَّمَ الْعَرْفَ فُتِحَ الْعَيْنُ الْمُعْجُوبُ سَكُونُ السَّوَاءِ الْمُهْمَلِ  
بَدَتْ بِرَأْسِنِ الرَّشْفِ بَفَتْ السَّوَاءِ الْمُهْمَلِ سَكُونُ الشَّيْنِ الْمُعْجُوبِ  
الدِّيمِ الْمُهْمَلِ فُتِحَ الْيَا الْمُنْشَأَةُ التَّحْنَانِيَّةُ جَمْعُ مِمْدَ بَارَنِي كَبَدُونَ  
قَوْمَ بَادِيَانِي بَادُونَ تَقْوِينَ غَفَا وَرَشْفَا بِلَايِ تَقْلِيلِ

ترجمه کردام از انبیا و کلام از خوارک و اول اکرم علیه السلام  
والسلام طلبت و است کشف کفایت انبیا علیهم السلام  
مکمل از انبیا و ان کفایت از هر چه که در دست سابق فضیلت  
صلی الله علیه و سلم بر همه انبیا و نبیایم ما لا اله الا الله و لا اله الا الله  
شریف از هر صلی الله علیه و سلم با پیغمبر و میکوید که استفاده انبیا  
از ان معرفت نموده که حقن قطره ای است که در عار با نمنا  
افزونی است از باران در در این قلمت نیست آن که بیکران  
والا فی نفسی از دریا بختگاه است و تا ظهور آن حضرت در دنیا  
دنیا منافی تقدم است انبیا از ان بختگاه است که اوقات خود را  
و در عالم اودام و ملا و اعلی محمدی است نبیا و آدم بین الملک و الطین  
مشرف با نباء بوده و درین نشان نیز در شجر معلوم است  
با نبیا تعلیم فرموده و از هر چه میرسد جوابشانی داده است

صد نشین اوست و درین پیشگاه گشتن بنیان بود آن را گواه  
و در رخ شمع نبوت فرو آید و کمال اوم هنوز در وقت  
افلاک درونق از خطبه افلاک جزئی آن شمارست  
چرخ فرو خیزد طغاب جزئی آن شمارست بنامه نشسته  
این بارگاه خنده او جانمنا دروید منصاب احیا به سجایه  
سرفراوی از وادی کوی کجبت لعل نور آمد از انشربست  
قامت طبعی نقشش سیایت سحر ز شمع شش  
پایه است رشک بام ترش بسین مرغ بوی ترش چش  
و اقنوق الدین عند حد هم من نقطه  
العلم او من شكلة الحكمة  
استادان الهدایه داشتن و متوفیکه انان تجاور کردن  
نقواند و غایه و غایه هر شی و ما از نقطه مرکز اید و است شکل

اشکاف یقین الشیخ المعتمد و سکون الکاف علیک بان کلمات  
را توفیق زینب و ردی بضم الشیخ المعتمد یعنی سفیدی چشم که دلیل  
بر نجاست آن بود زینب بضم سین و شمسیت بجای از آن بطلق  
زینب است و است حکیم الحیا و المعتمد و فتح الکاف جمع حکمت  
و انسین خفیه هر خبر و علم شریعت نبوت و قرآن و دیگر کتب  
سما و کما فی القاموس سنی و در جمله انبیاء است و بجای صفاتی  
علیه سلم در مقام استناد خود و در حالتیکه از علوم میماند از  
مرکز دایره نبوت و معرفت یا از میان محاکمات الهیه ذات است  
سری از انبیاء و موقوف خود که از آن تجاوز کردن نمیتواند  
از ذات فایض البرکات می صلی الله علیه و سلم که مرکز دایره نبوت  
و معرفت و بین کلمات الهیه و عقایق اشیا استناد علوم منبیا  
همچنانکه مستحلمان با او در عایشه بخیر و سلم و یثوبت قیام نموده

شماره یکین و وجه تغییرات آن در علیه الصلوة و السلام  
مکرر علم و اعراض کلمات نیست که چنانچه مرز و ایستادگی هر دو  
از محیط و اعراض صحیح تلفظ و بیان کلمات است همچنان که است و می  
علیه سلام مرجع بر آن بیاد اخذ علوم و بیان کلمات الهیه و خالق اشیا  
واقع شد و بر تغییراتی لفظی شکل معنی این است که است و انبیا  
بخصوصی در مقام خود بجهت استفاده از هر کس علم یا از زبان  
و تفسیر این بیستم میجو موافق آن تحریر مطلب کرده است  
در نقطه و اعراض بنمایند فهو الذی تم معناه  
و صورته تم اصطفاه حبیباً باری النسم  
مراد از معنی و صورت باطن و ظاهری و لایت نبوت یا علم و عمل باطن  
باطن و باطن باطن بقیه شریعت است الا صفا بر کزیدن الهی  
آفریدگار النسم النون السین الممدوح سیم جارر السور

آن نور صلی الله علیه و سلم کسی است که هر چه کمال و سید مظهر و  
او پست بر گرد آورد خالق ارواح محبوب است خداوند است احدی چون که  
صورت و سیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق محال و اقسام  
نظر و کمال و انعامه و او از کم و معارف است سینه و پیرسته که در حق  
جل مجددا و ابرتر به محبوبیت که اعلی ترین مراتب محبودیت است  
شرف کرده اند و برای تنج احکام بسوی کماله انام بر گرد  
چون در مجال بی انحصایت داری هم بود و کرم که رعایت جاری  
شد حسن تر از اسم و نام من محبوب قوی که بر و آیت جاری  
مَنْزُورٌ عَنْ شَرِّكَ فِي مَحَاسِنِهِ فَوْزِ  
الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمٍ انْزِيهِ بَاكَ وَانْزِيهِ  
المی آن جمع خلائق القیاس معنی زیبا تر از الجود حقیقت و  
ما بیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کرم و انیده شد انما



در خوبهائی افقی و صفائی خود بحقیقت محسوس در وی ثابت است  
انقسام نیافته در میان او و یکپارگی آنرا بحقیقت خوبهائی ظاهری  
و باطنی تمام و کمال بوی ثابت است در آن شیرینی و انبازی ندارد و  
آنچه که دیگران رسیده فطرت است آنرا ظلال اتفاقا وجود او و قطره است  
از دریای کرم و جود او چنانچه قسطا در مواجذبیه ارجاء بر ضرورت  
میکند که گفت عمر بن کرم بنیاس در عالم صلا الله علیه سلم که خبره را  
از اول اشیا مخلوقه فرمود که حق جل جلاله قبل جمیع اشیا نور نبی را  
گروه بآین نور منبسط گردید و بیداشت از وی لوح و قلم و عنبر و کاسی  
و ملک و ملکوت و عالم و آدم و در لفظ جود حق ایمانیت لطیف رسوای  
آنکه حقیقه حسن انقسام آن بر خلقیات مثل جود هر فرد اهل  
است که منقسم بوی اجزای نیست ای صورت توانسته بر وجود  
ریش زخمت بر خوانوار شهنشاه محمود و کوفی و کسب تو نیست

نمیت در نماز صورت معنی موجود ذکر تمام حدیث شریف  
در مقام ضارب تمامه تا زبان خوانند کماثر الذی حاصل آید  
و کوشش شود کماثر معنی افزاید و وقت فراست این قضیه  
علیه تصور آن ذوقی و استوایی بخشید همان لحظه ذکر تو خفا  
مباد یادتوز فاطمه فراموشی مباد هر عارضیست که حدیثی گذرد  
ذرات وجود من جز کوشش مباد اولیای صفت اهل سیرت بیایا  
نموده اند که همه اعضای مبارک شریعاً معتدال بودند و قدما یون میانه  
بودند کوتاه و دراز و تن مبارک بسیار رفیع نه بسیار لاغر و گوشت  
بدن بسته بودند و با صبر بلند قدی که رفتی یا نشسته  
از روی بجزه از بلند تر نمودی و مبارک کنز بود لایه بسیار  
و موی بلون بسیار لکن خم و پیچ در آن بسیار نبود مثل موی  
و نه بسیار نرم و فرو رفته بود بلکه میان این دو صفت بود و کام

بغض و کوشش و کامی تانند که شش و کای و شش و سینه و جبین  
شاده و فراخ بود و ابقیان بارید و در اندوختنید همچو کما  
و یام پویند و میاد و ابر و رلی بود که وقت غصه طلب هر شدی  
و شش و مبارک فرسخ و شاده بود سیاه آن بسیار و سفیدی  
آن سخت سفید و میان آن کهای رخ نمیند و مکران شریف و رازو  
می و رخسار زیبا هموار و بینی مبارک اندک بلند و روشن بود و د  
شده و بجامع دندان کوهرش سفید و برق و تیز و بارک و میان  
دندانها کثرت و وقت تکلم کو یا نوری از آن بر می آمد و روی  
ببارک کرد و چون ماه چهارم رسید و یک روز سخت سفید بود  
و سخت گندم کون بلکه اندک سرخی آمیز بوده و زردید و سفید  
نورانی و ریش سفید انبوه و بدرازی کمشت بود و در موهای  
چشم و کمر و پهن روی سفید ظاهر شد و مجموع آن در سرش قریب

قربیت رسیده و گذرن ببارگین بود و نمایان صفای او  
و میاد و رشت از یکدیگر دور بود و در میان شکم و سینه  
یکتا و هموار و میاد و رشت از یکدیگر دور بود و در میان شکم و سینه  
و تا بان و از سینه تا ناف خطی باریک بود که شیره و باقی آن  
و سینه هموار بود و در میان شکم و سینه خطی باریک بود که شیره و باقی آن  
و بند دراز و کلفت است ده و نرم تر از سایر و باقی آن  
باریک و انگشتی است و پاد رشت و دراز و پاشنه کم گوشت  
و کلفت و باریک گوشت و زیر پای دراز و پاشنه از زمین است  
هموار و نرم و ماصل سخن اینکه بعضای شریف و بیکر شریف  
در رعایت خود و زیبائی و اعتدال بود و از سر علی الله  
علیه السلام در حسن جمال شریک و متنا داشت هر چه بسیار  
و خوبتر همه بر وجه کمال است کمالا بخیر و خیر و خیر و خیر

النصارى في نبيهم وأحسبهم  
مذحافيد واختلیم مع امر من الودع مكذا شن جنیرا  
الادعاء عوی کردن النصارى جمع نظرانی بخذف یا والنسبة و نظران  
قریه است از شما که ترسایا است عی عم بدان منسوب اند الحکم القاع  
نسبة وانتزاع آن الاحکام کسی بر خود حاکم است و اخذ حکم کردن  
مکذا جنیرا که دعوی کردند ترسایا در شن بنی خود و نسبت  
بر صغی که خواجی از جنس در شن و بی صلی الله علیه سلم و اخذ حکم کن  
درین از عقل و شرع احاس چونکه ناظم مع بدیع آن حضرت  
واصنیاج جمیع بسیار یا بارگاه عالیجاهی با ثبات ریند بخوف  
اینکه مبادا جا صلی تو هم مرتبه الوهیت و لوازم آن که وجودی است  
و غنای ذاتی در حق انجا گشت خطا بری مخاطب غیر معین کرده  
که در مقام شریف است افراط نماید و مرتبه الوهیت و خصای

آن که محقق حضرت اطلاق اند و حق انوار با ثبات نباید شناخته  
همچنان که نهاری که آن نور است با عیب و کمبود و اورا الهی گفته  
در درجه مذکرت افتادند و سویی آن محقق و صفا که لا اله الا  
آن عاینا باشد و عقل سلیم و شریع قوی آن است و او را  
سنوات مخصوصه و موعود می شود و مقبول گردد و در همین از  
ایرانیان هم می گویند که فرمود سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم در مدح  
کنند و می گویند که نهاری در حق عیسی که ندو گویند که محمد زنده و خداوند  
است و انساب الی اذاته ما شئت من  
شرف و انساب الی قدره ما شئت من  
عظم فان فضل رسول الله لیس له  
حد فیعرب عنه ناطق بضم اطلاق  
حقیقه و بویة مخصوصه الشرف بفتح الشین المبع و المبعود

علوی نسبت القدر فتح العاف و کون الدال الملهه نمازه و حضرت العظم  
بیر العین الملهه و فتح الظالمین و کون الدال الملهه نمازه و حضرت العظم  
به خلقت انور و خلق دارند و از عظم قدر او صاحب خلق عظیم و بی شایسته  
سلم متعلق اند و شرف ذات وی باعتبار نسبت ظاهریست چنانچه سیوطی  
در رسائل خود بطریق متعدده باین اثبات رسانیده که وی علیه الصلوٰه و السلام  
از اصلاط ظاهر و ارقام طبیعه متولد شد و در بابانی شریف از او تمنا عیده  
کافی نیست و آذر پیر را بر عزم نموده و شخصی متوجهی موقوف محاوره عمر  
عمر را در کلام مجید به بد تغییر کرده و نام پدرش تاریخ است و این به  
پیچ نیز در رساله تنبیه الغفول فی اسلام آباء السوء این مقدمه را  
نام نیا کرده و شواهد واضحی کذا نیده و دفع توهمات و اعتراضات  
بوجه نموده و نندی از شرف ذات سرور باعتبار حسن و جمال قدری  
از عظم قدر آن بشیر از روی فضل و کمال در شرح آیات بقیه مبین

گشته و استیفاء آن از عاقبت به شری خارج است و حقوق  
شما گشته و اندک جزو از شما کسر شود و از آن کسر را به هر  
نظام بهرین ادا و از شما کسر و از آن کسر که بهر نسبت  
بر عیالات آن حضرت میرسد و از شرف و کمال و عاقبت کمال  
وی مرقد که توانی از عظمت بیستم سنی که فضل و کمال رسول خدا صلی  
علیه وسلم نیست آنرا مدعی و خاستنی تا آشکارا کند از آن گوینده  
نریان با هر مدعی و دشمنی آن عاقل و بر قدر که میباید کند و تمام  
مدایح دنیا و حق آنجا با ثبات و ثباتی الحقیقه میباید نیست بلکه نور  
از دستا فضل و کمال وی گفته و کمالی از هر کس و مجال او نه چندان  
از دستا صاحب البیاد را که بهر مدعی و دشمنی و آنکه نظیر هر یک  
و صفای الهیه و صفایه واقع گردیده و در حیطه تحریر و تفسیر دارد  
از عهد ثانی تا بعد که اگر میدانم از مرتبه از سر زبان کند و ثابت



قدّمه آیات عظمیٰ حیّ اسمہ حنین  
بدعی و اسرار السیّم ناسبت من الناسب بمعنی  
و مناجات اللّٰہ جامعہ بین علمت و مراد از ان تعریف لفظ اسم  
اسما شریف سرور اندک دلالت بر ذات و اراد و علامت از ان

الدار من الدروس ناچید از ان نشانی از رمم بکبر الہی و فتح المہم  
جمع بکبر الہی و التّی بکبر الہیم استخوان بوسیدہ اکثر تا حد  
قد و فرزت اسرار اسم شریف وی از روی بزرگ زندہ ست  
اسم بکبر الہی کا خواندہ شد بر تنخواہای بوسیدہ مندرج  
علویا

قد و بندی رتبت آن فرستید نیم تہ است کہ با سماع اسم شریف  
از ان تعریف نام واقع کرد و آتش شمعیت کا دبا سے بداند  
اسما شریف آنحضرت را با ذات فانی الہیات وی صلی اللہ علیہ وسلم  
مناسبت یافت تا بدوی از خواندن اسم سما ہایوں و شترخوان

میں ہوسیدہ اچائی آن شہیدی چھا کر اذات اللہ حضرت اچائی  
عظام بالیہ کدوہ بوقوع ہی اہرنا کچھ پیچھے دلائل النبوة میں ارکھو  
اسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دین اور عورت سلام کردہ اوکھت لہما  
نمی آرم تا دغتر اندہ کنی آن فردہ غاست خرو قہر خستہ اودانہ  
ثرو اوکھت لبیکان اسول اللہ آنحضرت فرمودہ داری کہ بسوی  
دنیا جمع نما اور جواب کبر و کفر خستہ ہی عورت آیا قسم ورد کا  
خود را حیم سزا دورد بدرد دیدم آخرت بخت از دنیا بر ماحت  
نکتم بسوی آن و طہرانی بروایتہ عالیہ عیدہ رفہ نقل میکنہ کہ آن سرور  
علیہ الصلوٰۃ والسلام در حجتہ الوداع مجھون بر قلم نہ ماہر خود آمدہ  
اور اچا کردہ تلقین ایمان کرد و ابو نعیم در حدیث روایت کردہ کہ  
جابر رضی اللہ عنہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را با اسحا در خانہ خود او دہہ بغا  
ذبح کردہ پنجہ در حضور کدرا نید آن سر از صحنہ فرمود کہ بخورید و آن کھن

مشکند و بعد خوردن استخوانهای آنرا جمع کرده بمحردیکه کلمه منبر زبان  
را بدان برغاله برافراشت و این قصید علی لفظ آیات را بمحزات  
تفسیر کرده و تخریر مضمون این بیت چنان کرده اند که اگر معجزات آن سرور کائنات  
مطابق علوی مرتبت و رفعت منزلت می بودی همانند از جمله معجزات  
این معجزه هم بودی که هر کس که اسم مبارک آن استخوانهای بوسیده خواند  
آن استخوانها است و وجود پوشیده و بحدیه جبار آراسته شدی لکن چون  
آن معجزات و عظمت تمامی قدر او نبودند لهذا حکیم علی الاطلاق  
از جمله معجزات نگردانید و معجزه قرآنی از آن مستثنیست و مخفی نیست  
و آنکه این همه باید در روح ناظم عارف علی المرتبه بدان مکتبی  
و از آیت اسم شریف گرفته یا بابت سابق کمال مناسب دارد و خدا  
بشرط بین الذر و است آیات را بمعجزات تفسیر کردن و معجزه قرآنی را  
مستثنی نموندن مخالف تکلف نیست و با وجود آن عقل سلیم این معجزات

حسنى ابد و وجه نيك پسند اول اينكه بر قدس تعاليسن حضرت  
با قدر و منزلت آن در صلبه الشهدا سلم و بدره احياء السلام  
عظام اريم را بان معلوم نمود و دويم اينكه غرض با علم و ادب است  
و از ميث سابق الطهاره مجراى است در استيفاء مدح حضرت صاحب  
اينكه جامع اسمى است شريف و الامت تمام بر ديوانه ليقدردن دارد و  
اسمى كه از نور را ياد كنى قدر و منزلت او زياده از ان است چرا كه  
اسماء و الامت كماله بر سمي بودى و حكم عينيت يا مسبحه مدد دارند  
همچنانكه از مسبحه معجزه احياء اموات بوقوع مى پوشت از خانه ناران  
نيز تاقىام قيامت آن معجزه واقع شدى كما لا يخفى على <sup>المصنف</sup>  
الما عبر سب الكلام لم يمتحننا بما نقى العقول  
به حصا علينا فلم نثبت و لاهنهم الامتحان  
انهم من النعمان الذين القوا بغيره من العقول بغيره من العقول

سرسنج قیام و کمال و نقصان آن بوی متعلو است از هر صفتی  
شاید از قریب بعضی آثار و المثباته القوانیه فی الایاتین و کمالها من  
بغیر النور و سر المعانی المهدیه و سر کسره آن بایان الوهم و غلط افتاد  
نیاز بود از سر و صلی الله علیه و سلم همه را بخیر که عاجز شوند عقلها  
ما از ادراک آن از جهت غیبت وی بر صراح حال ما بر سر شکاف و بوم در  
از احکام و سر کسره آن نشدیم در سلوک طریق <sup>الایات</sup> چونکه ناظم  
در آیه یساعی مرتبت و رفعت منزلت آنحضرت بیا فرمود تو هم  
بیدار که تکلیفات شریعت غرای و بنظر علوی قدر و عظمتش و بی  
اشکال بسیار آتش باشند و امتثال او امر و نواهی او در غایت موعود  
بود لهذا برای دفع آن افاده میکند که با وجود آن عظمت و رفعت ما را  
تکلیفات شایسته که بر مردم عباد بودند مکلف ساخت و با حکام که غفلت  
از فهم معانی آن قاصر شوند از عهده آن میروند آمدن نتوانیم از ما

با فخر بود از جهت کمال رحمت و غایب هر مردی که بصدور و احوال  
داشت پس در کمال قیام و هم در مسأله از مسائل بین ما و او و این  
موجب شد که خود را بنویسد و غلط کنیم به راست و همچنان که  
عجود در او امر و نواحی جدید را با ویدارت و توهمها افتاده خود را در  
الحی که قرار کرد و ندو کرد و ان نشدیم در حکمی از احکام صعبه  
آن جای که در حدیث و احادیث از آن پس مالک و مروت که اول  
آن سر با و ای نمازهای پنجاه وقت را نوشت بعد با اتحاد و  
از اینجا و استعدا آنحضرت تخفیف از حق جل مجد و نوبت از اینجا  
پس رسید آن بر سر بنجامت و همچنین در دیگر احکام با وجود کمال  
تخفیف و تسهیل ثواب آن از عباد است حق اتم و بر سر زد کردید  
اعلی الوعای ففهم معنا فلیس من حیة الله  
والبعد فی غیر منفی کمال الشمس

تَطَهَّرَ لِلْعَيْنَيْنِ مِنْ بَعْدِ صَغِيرَةٍ وَتَحَلَّى  
الطَّرْفَ مِنْ أَمَمِ الْأَعْيَاءِ عَاجِزٍ كَرِدَنِ الْوَرَى الْخَلْقِ  
الْمُنْفَعِ بِكَ الْحَاءِ الْمَهْلِكِ مِنَ الْإِنْفِخَامِ دَرَمَانْدَةً شَدِيدَةً تَكُلُّ بِفَتْحِ الْمَاءِ الْمَشَاءَ  
الْفَوْثَانِيَّةِ وَكَرَّ الْكَافِ مِنَ الْكُلُولِ كَنْدُ وَخِيَرَةً شَدِيدَةً الْطَّرْفِ بِنَفْعِ الطَّاءِ  
وَسُكُونِ الرَّاءِ الْمَهْلِكِ مِنْ حَشَمِ اللَّامِ بِنَفْعِ الهمزة وَالْمِيمِ نَزْدِيكَ وَمُقَابِلِ  
شَدِيدِ الْكَمَانِ فِي الصَّحَابِ عَاجِزٍ دَرَمَانْدَةً خَشْتِ خَلْقٍ رَادٍ يَأْفَتُ كَمَالَ  
بَاطِنِ الْخَفَرِ بِعَيْنٍ مُمِيشَةٍ دَارِ نَزْدِيكَ وَدَوْرِ غَيْرِ زَيْدِيَّةٍ عَاجِزٍ شَوْهَدِ  
فَتْحِ دُرِّيَّانِ وَأَنْزَلِ رَسَالَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ سَلَامٌ شَلِّ أَقْبَابُ كَيْتِ كَيْتِ هَرِ مَشْهُودِ  
وَحُشَمِ رَا زِدِ وَرُخُورِ دُخْرِهِ مَيْتِ عَاجِزٍ نَزْدِيكَ سِرِّهِ زِيَادِ  
مَدَارِجِ قَدْرِ بِلَنْدِ قُوْنِي عَقْلِ رَاهِ يَابِدِ قُوْنِي فَعْمِ بِي سِرِّهِ زِيَادِ  
كَيْتِ حَقِيقَتِ أَنْ خَوَاتِ عَايِفِ الْبِرَكَاتِ مَعِ أَدْرَاكِ نَفْضَائِلِ  
وَكَمَالَاتِ مَعِي هَرِ زِيَادِ بِلِ قُوْنِي كَيْتِ شَرَفِ صَحْبَتِ مَرِيَا نَدِ وَارَاهِلِ مَعِ

بعد از سعادت صحت محروم اند عاقل و در مانده اند و محسوس را  
یاری آن نیست که فکر خود را بجای ریش و شکرش ابقا نیست  
و اگر آنرا از دور میزند خود و دنیا را و غنیمت حالش را می گذشت  
و اگر از نزدیکی می بیند آنرا بجای آن چشم خیره می افتد و تابش  
نمی آید همچنان معنی نوزانی از سر صدی الله علیه و سلم که متجلی تجلیات  
رمانی است بادی الهی بقضا استمالنا بستره مثلکم  
ممد الیاد را که می باید بکن چون کسی دیده عقل و حس و بصیرت  
قصه معاینه کند از طاقت طاق میشود و قدرت عین در خود  
نمی باید و بکمال غرور و صیرت بی اختیار بزرگان می آید و نشسته  
خواهست ای بار نه خور و نه پری اینهمه بر تو حجاب است تو چیزی  
و بالحمد ادراک کن حقیقت محمدیه مقدور کسی نیست مگر ایامی در  
نه بان سویی برونه و چون بشنود دیده پیش کشی با نظر نکای کنند



اما بوجده مناسب بحقیقت افتد باو لایق مقبرین امکان دارد چنانچه  
عارف یانی عین القضاة بحدیثی رو میکند بدکه در حق موت بینا و ظاهر  
بویان در عالم صلی الله علیه و سلم این خطاب و تشریح منظر و  
البک و هم لایبصرون و این را از خبر صورت بزرگی نموده اند  
هذا لا یبصرون از ان نشاید مدعا اهل معنی اخذت و احکم

جاءکم من الله نورا حقیقت میدند اما هنوز بیکه ان حقیقت  
نرسیده بلکه باعتبار او تجلیات که در مرتبه قریب بمنزل حقیقت  
دریافتند هر نظری که هست بنات جلوه کبر این نشا و دیگر است  
که حیثیت در احمد و احد نیست غیریم این مهم منظر است ندانم که چه  
و کائنات نور وجود لطیف تو با این که اظهر است ندانم که چه  
از به توقعین اول که ذات است عالم نور است ندانم که چه  
ادراکات پاک تو ای سرور دل از فهم برتر است ندانم که چه

وَكَيْفَ يَذَرُكَ فِي الدُّنْيَا حَضِيصَةً تَقُومُ  
نِيَامٌ تَسْلُو عَنْهُ بِالْحَالَةِ تَسْلُو الْعِلْمُ فِيهِ  
أَنْتَ بَشَرٌ وَأَنْتَ خَلَقَ الْكَافِرَ

الادراك ويا فتن القوم كرومي از حدان واطلاق آن بزرگان

فان الله بالاتباع كمال في الصالح نيام كل من نون جمع هم بصوت غائبة

تسوي فتن الماء المشاة القوافل والسير المجلد اللام المسودة

البن سراجت يافتن از بنج كمال في القاب وفتاعت كرون حري

كمال في شرح الازهرى الحلم بضم الحاء المجد وكون اللام كجد حرا

ويعود وابتها بضم لام مروت ازان كبر شلال في كماله شر

مضموم بود ودر عين كماله آن ضم وكون هرو و جابر نيت حرم عقم

وكلما نقل عن عيسى بن عمر النحوي المبلغ غايه غايه شري تون

در شبرای تعظیم است چاکر برای تنکیر بود افاده مدح نمی بخش واران

انسان کامل را آورده که مظهر تمام جمیع سما و صفا الهیه و تعین اول مرتبه  
اطلاق واقع گردیده و این منحصر در ذات سرافرازی صلی الله علیه  
سلم و کنش مرتبه است که تمامه نرسیده خود را در سبزه محمدی فنا نکنند  
و در اختیار لفظ استعاره است باینکه اعتقاد و شست آن سرور شستر  
ایمان است اگر کسی را بهتر و معتبر مخلوقات و اندام او بداند که ندانم او  
از غیرش است یا ملک است یا فرزند ملک است یا المواجه اللدنیه و غیره  
چگونه دریا بند در دنیا حقیقت کمال ذاتی و صفات سرور صلی الله علیه  
و آله و عجلت به محویت که قناعت کرده اند از وی باینکه مردم بخوابند  
بمنتهای دریا باشد همین اعتقاد و احساس در حق آن حضرت تحقیق او  
بحسبورت انسان عظیم الشان و بدستیک او بحسب معنی بهترین جمیع  
مخلوقات خالق جهان است زیرا چنان که تویی بنظر کجا بیند تقدیر  
دانش خود گزینشی او را که در دریافت کند بهمال احوال او را که

و اوراک فضا و کمالات ان نور صلی الله علیه و سلم در و عالم  
ست معانی را که با وصف قریبانی و معاصرت همه کمال  
محویت و اقضای شوق و یابی فی نهایت وجود خود دارند همان  
آن آفتاب یه النور و حالت استخراق نمایا خواسته کرده  
مثل سیاه در عالم رو یا بکدی با جبهه خیال و گستره مثال سینه بر شا  
تجلیات مثالی قناعت کرده اند و تا به طاقت اوراک و کمال  
در آن حقیقت حال عکس ف کرده اند و در آن شداد احاطت  
و ای بر سکانه نقل است که شمع انجمن را در خواب دیده بمحض رسیدن  
بن عباس رضی الله عنهما از شمال مبارک بیان نمود او فرمود که ما  
در حاکم آید ازین ندیده ایم چه کسی طاقت شمع نظر در شمع  
آن سیر عظم فضل و کمال نمود که شمع ازین زیاده کند و اکثر ازین  
عوام الناس فی بعض منافقین را دیده اند و این لطیف ندارد و باقی کمال شمع

از مجزاورا خاص و عام است مربوط نمی شود و قایده تعقیب بدینا آنکه  
چون در در آخرت از علایق حسما و عوایق هیولانی و ظلماتی الجود خروجا  
حاصل شود و بعد از تصفیه علم روح بیدار کند البته هر کسی که مرتبت خود را  
بمال از نور مرئی کرد و در غایت رسا فهم و ادراک مردم را مقول  
و بعد همین است که اندک است آیات این اعظم المربوب و محضر  
سیرکایات است روایت کرده اند که چون ناظم عارف مصرع اول بیت  
نانی نظم آورده و میخواند مصرع ثانی تا دیری توقف رود و ناگاه از  
و تنه شدند و اند خیر خلق الله کلهم ای فعت  
افرنش وی مایه جان آفرینش چون قامت تو خواست  
سیر و بجهان آفرینش و کل ای ای الرسل السلام  
بها فانما انضلت من نوره بجم فان  
شمس فضل هم کو اک کها بظفر

يُظهِرُ أَنْوَاعَهَا لِلثَّلَاسِ وَالْقَلَمِ حَتَّى  
إِذَا طَلَعَتْ فِي الْكَوْنِ عَمَّ هَذَا الْعَالَمِ  
لَيْلٌ وَأَحْيَتْ سَائِرَ الْأَكْثَمِ الْأَيَّ جَمْعَ  
بمعنى علامته، أي انما تجزأت الى اربعة كسوة الرسل بضم الراء وواو  
المعلمين فيرى بسكون السين تخففا لشيء استواء من مجموع  
مراد في معنى مقابلة ما فائدة مفهوم هذا الكلام في التلخيص جمع كسر الهمزة  
جميع كوكب مستاره كذا ان قمر اوده منوره كذا نور الشمس تفادست  
از افقنا بخلاف ذلك مستاره في كذا في كتب الهيئة وجمع ثقباء  
تعد انبياست كذا في علم قمر اوده وراخذ قمر ازان من سره ولسان  
يظهر من الاظفار اشكال الرون الانوار جمع نور الظلم بضم الظاء  
المعجم وفتح اللام ورو بضم الراء جمع ظلمة تاركي ورو اوز نور وادب  
واظلمت ضلالا است وعلقظنا بغير اي اشارت بانكثرت

و دیگر انبیاء برای این آمده و این از خصایص نبوت است علی  
عید و سلم که بر کافران و مشرکین است با اتفاق و بر هر کس که بگوید  
که نقل من بس که ملک حیوانات و نباتات و جمادات از اقرار برست  
انحضرت کرده اند الطلوع بر آمدن آفتاب از افق الکون هستی  
هر اوزان دارد دنیا است احیت تمام آسمانیت من الاحیاء زنده  
الامم بضم الحمره و فتح الغنیم جمع است بمعنی گروه و جمیع مخرج است که آورند  
انبیای کرام آنرا و بر سیدنا محمد و خاتم النبیین با آنها طهارت نور و صفا  
عید و سلم اذ اند او آفتاب فضل و کمال است و انبیاء اقطار آن آفتاب  
اند در حالتیکه ظاهر میکنند انوار ملت خود را برای ابتدای مردم در  
تاریکیها تا غایتیکه چون طالع شد آفتاب در دنیا در گرفت نور  
برایت و تمام عالم را و زنده خست کرده بار آورند که بیت اخیر  
الحاقیه است لهذا اکثر شایخین را برنی و فارسی شریع آن نبی و خاتم

بفرماید و الی قیت آن اذین فاما برست که در فصاحت  
و تناسل الفاظ به کبریا این قصیده علیه السلام در موعود افتاب  
و احیای امم خندان مناسبت چنانچه شیخ محمود بن محمد علی  
شرح خود گفته که لفظ احیای الحاد المعز و الی الموحدين اللغواء  
بمعنی و استیلا بجای احیای که در بعضی نسخ خطا شده است  
و در صورت ارازم اقامه نبوت الهی و باید بر تاحید عدم تناسل  
نشود و این به هیچ مکیه که این ابداع و خلافت است البرای اتم  
لفظ نجم بضم النون و فتح الجیم جمع نجم بمعنی ستاره گویند کمال مناسبت  
لفظی و معنوی پیدا میکرد و تکرار قافیهم لازم نمی آید یا احیای محاربا  
بمعنی بیدار شدن بود از آنکه خواستار موت و بیداری بمناجیه حیات  
آید طلوع افق که عبارت از ظهور و قدرت و بیداری مردم از خواب  
شب الحاد مناسبت است و در بعضی نسخ و تقدیر معنی منبت است



احوال نبوت انوار هدایت خود را بمردم آشکارا کردند تا و فسیح  
 آن اقباب بهر دست طالع شد نور هدایت او علی العموم بعالمین رسید  
 و پوشید انوار انوار نبوت را یا بدست همه گروه درگاه در ضیانت  
 کجای بود ندید اندک چون حق جل جلاله خواست که اقباب جمال ابدال خود را  
 بر ذات کائنات جلوه گزیند آن مظهر اتم ظاهر وجود و مقام خزان  
 جود را که حقیقه محمدیه تعین اول نور کامل و عقل و سرزمین البرزخ  
 عبارت از آن است مراتب تجلیات ذات بخت و نور مطلق خود کرد  
 تا اگر آن حقیقه ظاهر شدی نور اقباب وجود بر هیچ عینی از اعیان  
 خافیه و ذره از ذرات کائنات بجز از نور وجود نیافتی  
 بر نور وجود تو چنان غرق نور تو چه پدید آید چنانچه جانیت که غوغا  
 تو نیست بر نور نور دل رای تو نیست پس ناظم عارف در اینجا  
 تقدیم نور محمدی و استفاوه انبیای سابقین از ان نور عالم

عالم ارواح و افاض آن مجرم تا ظهور آن نور در عالم احسان و محمدی  
انوار شریع شایع الطهور در ضمن تشبیه و تمثیل بیان می نماید  
چنانکه حصین غیوث افغانی اب خاوه نور از وی کبریا و غلام  
که و پیش روی می کشد و در تعظیم و تکریم می نماید و بعد طلوع آفتاب  
نور آن اضمحلال می پذیرد و خود در سرگرمی و شادی می نماید  
ماست قبل ظهور آن آفتاب است و در آن ایام است انوار محمدی  
از وی نموده بلوامع هدایت ظلمت و بیکو کفر و ضلالت و از ارواح  
قلوب بعضی طوائف است که خوش است و بعد طلوع آن نیز اعظم از افق است  
که تا قیام قیامت در عروج است و در این اشعار بر افاضی قلوب  
طوائف انام از خاص عالم انوار آن اتم هدایت که عبارت از شریع  
و ادیان است که است و در شریعت می دهند و جانیکه سلطه خیمه و غیا  
ماند عام را که می بخلاق فیضی را انداخته

بالحسن مشتمل بالبشر عظیم کرم صید تعجب  
یعنی با کرمه تعجب تحیری است که عارفان شیخ و غفران را وقت  
ادراک امری که بسبب معلوم نبود الخلق بافتح افقش را از هر کجاست  
استان الخلق باضم مکات طافند حید غنی و روحیات و نور و  
خلق برای عظیم است اما شتایان سجده پذیر و در جنبی البشیر الباء  
المعده و کون الشیر المعجزه تازه روی المتکمّل البشیر الباء  
نشان کردن و موصوفش در کبری کافی شرح لازم می رسد و  
زیبایست صورت و غیر عظیم الشان و حالتیکه آراسته آنرا خلق عظیم  
بجمله است از تاباد و جامه خوبی و نیکوی موصوفست یکشاد کی پیشا  
و تانده روی و اهل ناظم عارفی بر سبیل تعجب و تحیر که او را بعد از حفظ  
کمال عظمت ممدوح دست داده میگوید که چه قدر زیبایست یکشاد  
بجمله جلیل القدر و عال مقامش کمال طمان و زینت کشیده و از

و از سر تا قدم و از دست و پا و از کفایت بحسن خود  
بحد و تانده روی و صورت و بلندی خلق و شوق و باحو  
بر او حال فراوان باشد که حال کین دارد و در آن وقت  
آن بگزیده انفس و اقل غایت که پیوند یکدیگر با کشیدگی هر  
از وی و مشرب و بخشش نیست شخصی که محرم گذاشته و از  
عطا خورد و مغفیر و لذت بر وی ظلم نموده و در حق او است  
که فرمود بعثت من برای آن شد که مکالم اخلاق ایشان را  
که صفات آدم و قهوجی در پیش کردند و وجود بود و عباد صالح  
و خلعت خلیل و نزاحت و رف و عزم موسی و بر او و عدل  
و تمکین سلیمان و امیرالمعرف و یحیی و زید عیسی و بندگان سالم  
خط سبز و لب احمر و رخ زیاده واری خدیوسف و مسمیتی  
پنجاه واری بشیر و کمال شایسته کرات و سکرات آنچه

خوبان همه دارند تو تنها داری و عالم و طبعانی روانه کرده اند  
که زید بن سید محمودی گفته که مراجع محابد و خبر الزمان که در کتب  
پیشین دیده بودم در آن حضرت صلی الله علیه و سلم حاضر شد و هر  
حکم و برتری و نری متعابد و درشت کوی معلوم نبود و دوری امتی  
شدم ناگاه آن سید بجز من خرافه قرآن من فرمود و بدادش  
سوی من شتابان از انقضای عبادت تقاضای سخت کردم و درشت  
تویی و درشت تویی آغاز کرده و امن مبارکش گرفته کشیدم  
و گفتم که بر خیز و قرص من را و اکس من ترانمیکند ارم تا از غیرت مرگم  
مجموع بودند خشم بر روی غلبه کند و حرفی سخت بزرگان آرد و پیش فل  
و اصلا عذر عدم انقضای عده نکرد و بوجهی حسن بر سر فرمودند  
عمر در ششم ده شمشیر من کشید و گفت ای دشمن خدا ازین <sup>موت</sup> <sup>موت</sup> <sup>موت</sup>  
باز نمی آئی همین وقت تری کشم و حضرت بسم فرموده از عمر گفت

گفت که مرا از تو این توقع نمودی ای بایسته کاین را بطلانی  
مرا از صحبت میکردی غمناکم شد و شمنانیدست انداخته گفت که یا  
رسوا الله ما را نصیحت اگر فرمائی فرغانه ایم و درود خیر است  
صالح و مکاره طرف من بودی پس بجوایست ای من کلام شریف بایمان  
شدم و غوغا تصور خواستم و در سنن تنهائی است که آنحضرت  
بمن فرموده را با او از سختی حرف فرمود و بدلی انتقام خود گرفت  
نزد شما و نیز در صحاح است که آن سرور عالم صلی الله علیه و آله  
در مجلس حضور یاران یای مبارک در آن نفرموده و اگر کسی مرا  
علاقه دارد من امتداد و فتیله و نشسته میمانم و نیز فرموده است مرد  
زناوی آنحضرت در شستن مقدم بر زناوی کسی نیست و هر که از یا  
یا رسوا الله گفت ندانم که در جواب بخت لبیک گفت و در تاریخ  
طبری مسطور است که روزی در عالم مسافرت از یاران فرمود

که یک بزغادر افواج کرده کما کنیید همه برخواستند و خدمتی  
بر خود معین ساختند تا زود تیار شود آنحضرت برخواستند از صبح عزیمت  
جمع کرده بر سر نخاده آوردند و یاران عرض کردند که چرا بنفسین خود را محنت  
نشدید ما برای آوردن آن مستعد بودیم اگر معلوم بودی که برای این  
میروی نه از نمیکذاشتیم فرمود که حق سبحانی از بنده خود مکره میدارد که در  
یاران خود دقت نماید بنشیند و با آنها شکیبایی نشود و در صحیح بخاری  
مذکور است که کوفتی از کوفتیکان مدینه و اهل آنحضرت کوفتی هر حال که میخوا  
مید بر کربا با نمی فرمود و نیز در آن عهد زبده بود که در عقل و اختلاط پیدا  
شد و او را خیالات فاسد بهم میرسانید اظهار آن پیش مردم حیا  
میکرد و بار بار مثل بنما صلی الله علیه و سلم می آمد و با وی تمهائی  
و آن همه اشیای گفت و هر کامی از دور پیدایش شد متوهم شدند می  
گفتند از اینجا خبر نرو و باید که نشین آنحضرت اینهمه تکلیفات بر خود کوار

میکرد و بگویند شکل غیب و اسرار با ملکوتی و غلام از سر و  
لقمه که من ده سال آنحضرت را خدمت کردم هیچگاه فرمود که  
اینها را ندیدی و چرا این کار کردی و میفرمود که اگر این چنین  
قیامت برتر از وی اعمال و نشان خلق میکند بود و جمیع عمل  
دارند به آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با ما فقیر بسن بسوی میفرمود که  
مقدور نیست که با شما آقا خود آن بسوی که تا آنکه خوشی نباشد  
ارحم الراحمین است و در آخر نوشت تا کبر فرمود بنماز میگوید یا ایها  
النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم  
و الذهری فی طرف و البدر فی شرف و البحر  
فی کرم و الذهری فی همم الرحمن غفر الله له و له  
الحاشی لوفاء و رفیع نفع التواضع و المشاة الغوف و فایز سکون السراء الممهل و  
فحما تانکی و طراوت البدر و نفع الابرار الموصوفه تمام الشرف و نفع



و سبزی اکرم جود و عطا الله هر زمان اللهم کبر الحاء و فتح الحیة محمد  
قصه اراده و وسعت حاصل و نهایت بسوی حیرت عجب عام است  
که ریش نه ناقصی بکمال و حصولها و مال بوی میسب است و میگوید  
که در عذران برانوا احد و فلان با کمال و کمال خستاید این و سر علی علیه  
سلم بچو شکوفه است در تازی و طراوت چون ماه و دو هفته است در رفعت  
و انجلاد و مانند ریاست جود و عطا و مثل زبان آرد علوی است  
و طریقی حاصل چنانکه شکوفه در زنگیت و لطافت و ماه تمام در رفعت  
و وقتها و منتهای کمالات و در یاد و نفع عام زمانه در بند محنتی و قوام  
ضرر المثل و خواص و عوام است بحسب آن فرستاده الله علیه و سلم موصوف  
باین اوصاف بوده چنانچه انشای مالک و رضایت میکند که نیافتم هیچ چیز  
چو سیری را نسرم و ناز که تر ازیدن مبارکی صلی الله علیه و سلم  
و نه سواد که شخص را نوی چنانکه انکه او عطا کرد بوی آنرا و در تشبیه

اول متعلق به بیکر اقدار و آخرین نام از مخلوق عظیم از قدرت و این  
تشبها که تغایر عام برای توضیح حضرت امام است و نظر بر امام است  
همچنانکه حق جل مجدده نور خود را بهشتی که فیها مصباح تشبیه  
و افضلیت تشبیه از مشبه و تشبیه و تشبیه و تشبیه و تشبیه و تشبیه  
قدین را با نور حسی و او همان نظر تمام را با این تشبیه و تشبیه  
که نام به من نازد و صفت شامد کل که در جای خشن به غنچه  
جانش به ظاهر است که آن نور از میان و منفر کون و مکان نور خود  
جسم وجود و شکوفه و صدقه عالم غیب بشود و بدر تمام سما  
حسن جمال افع ظلمت محل و ضلال معصومان از نحوشت احراق  
ممنون از انفس و انحق و دریا باید کنار معلو از در و حوافر  
و بهر یکی از انبیا و اولیای کبار بمنزله جدا و انهار اویند و تمام است  
عالی هم صلی الله علیه و آله و سلم برین معنی و معنی که در دنیا آنچه در استعداد

وہر ممکن از برت و حست کم و پرورد عالم مکان از خود و غیبت  
و مہمان ست از انرا بصر طہور سازد و در آخرت بخوان کرد و غبار غصہ  
بآب شمی غامت نشاند کہ کسی از اہل ایمان دعا تش سوزان نہاند  
اللھُمَّ احْیَا عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلٰی مُحَمَّدٍ  
وَآخِرَتِہٖ نَامِعٌ مُّحَمَّدٌ کَانَ وَهُوَ فَرِحَ  
جَدَّ لَتِدِ فَرِحَ عَسْکَرِ حَیْنٍ نَلَقَاہُ وَفَرِحَ  
الْفَرْدِ کَانَ الْجَلَالِہٖ تَحَاوَزَ رُکَّی رَدِّ رُفُصَ نَسَمَ کِبَایِ فِی جِلَالَتِہٖ مِنْ  
وَاقِعَ شَدَّ اِی فَرْدِ کَامِنْ مِنْ جِلَالَتِہٖ فِی عَسْکَرِ الْعِکْبَرِ بَقِیَ الْعَیْنِ سَکُونِ  
اَسْمِ الْمَمْلُکِیْنِ شَرَّکَ التَّقْوٰی دِیْنِ کَمَا فِی التَّاجِ الْمُسْتَمِ بَقِیَ اِلٰی الْمَعْدِ  
وَالْشَّیْخِ الْمُجْتَمِعِ خَدَّ سَکَارِہٖ وَجْہَ الْکَرَنِ کَوَیَاکُہٗ اَنْزَلَ رُفُصَ عَلٰی الشَّعْرِہٖ سَلَمِ  
وَمَا التَّکْلِیْمَہَا سَتَ حِدِّہٗ عَظَمِیَّتِہٖ وَتَحَاوَزَ اَنْجَانِہَا یَدِہَا مِکَامِہَا  
بَنِی اَوْرَاکَہٗ دَر شَرِّ عَظِیْمٍ وَدَر اَوْغَمَ بَسِیَّاتِہَا اَلَا نَاظِمِ عَارِہَا

عارف حسن خلق شرم جوئی آنحضرت افتد بیان نموده  
که از آن توهم مردم محاسب نامش شده لهذا طریقی در قلع و قمع  
میفرمود که آن سرور با وجود کمال مطلق محاسب جمالت خدا و او  
آنچنان داشت که هرگاه او را در جاهای تنهایی میدی آنست که بگوید  
عظیم التدر و دیانت کرب یار و شرمم است عمارت عظیم  
و بها او و الهسته عوارض و خیم نمودن چنان که دیگران  
و ملک همیشه شکری در یک قیام کشوری در یک بدین چنانچه  
آن بن مالک روایت میکند که روزی مردی بحضور آن سرور صلی  
علیه السلام آمد بجزو معاینه عیشت در تمام بدنش قیام آنحضرت فرمود  
که من این بادشاه نیستم بزنی ام از قریش که گوشت خشک را  
بریان کرده منجود و غیر ممکن است که معنی این بیت چنین میگویند  
و آن سرور صلی الله علیه و سلم در ثبات قدم و وفور شجاعت و دلادری

در حالت نفوذ اجتماع بمشاه مردی بود که در قلعش که در میان  
و عدم خود نبات قدم در زد و داد مردی و مردی که در میان  
علی الله و خالد سيف الله و دیگر شجاع صیاد میفریاد که چون  
اعدای ما غلبه کرد و حال ما از سختی کارزار تنگ میشد بانه بازور میگردیم  
و در پی معارک انحضرت را پیش قدم بجو اعدا میدیدیم بلکه از ما شجاع  
ترین مردم آنست که خود را در جنگاه ما آنسر رشت و مردی است  
در صحاح که روزی آن الشید شجاعین در مقامی تنها بخوابد و کافر  
شمشیر بر حنجره دست گرفته آمده اند که کوه ای محمد الحال تر از د  
من که را ندانم و فرمود الله بمحمد سلامی کلمه شش بر تمام انداز  
مستوفی شد و پهلوی اختیار شمشیر از دستش بر زمین افتاد انحضرت  
برشته فرمود که عالاچه میگوی می مرض کرد که من از تو امید نیکویی  
دارم اینجا شمشیر بر روی داد کا نهما اللؤلؤ علی الملکوت

الْمَلَكُوتُ فِي صَدْرِ مَنْ مَعَالِيهِ مَنْظُورٌ  
مِنْهُ وَمِنْهُمْ الْمَوْلُودُ وَارِدُ الْمَلَكُوتِ مِنَ الْفَرَسِ  
بَيْنَ شَدَنِ الْعَوْنِ بِكَ الدَّالِ الْمَعْدُومِ بِجَوَافِ غُلَامِي فِي  
اِتِّعَافِ مَنْ بِمَعْنَى مَوْضِعِ اَوَامِرٍ بِنَزَاهِ قَالَ عَدْنَتِ الْعِلْدَانِ اِي  
بِحَاكِمِي شَرْحِ الْاَزْهَرِي الْمُنْطَقِ بِكَ الْعَطَا الْمَعْدُومِ كَوَيْلِي كَذَبَانِ  
الْمُتَشَكِّمِ اِسْمِ مَنْ مَعْنَى كَمْ هِيَ وَالدَّالِ بِمَشَابِيهِتِ  
مُسْتَوْدِ وَرُفْدِ وَرُفْقِ مُعَا بِكَ كَمَا كَانَ اَنْ زَبَانِ  
وَكَانَ بِكَ دَوْلِ مَبَاكِ اَوَامِرِ الْمَاسِمِ وَارِدِ نَوْعِ مَنْظُورِ كَمْ مَنُورِ  
عَدْنِ بَرْدِ وَرُفْدِ اَلِ شَدَنِ اَنْ مَشَابِيهِتِ وَارِدِ بِكَ كَوَامِلِ  
نِظَامِ كَمْ اَزْ زَبَانِ اَعْبَا بَيَانِ سُرُورِ بِرُفْدِ وَرُفْدِ بَدْنِ  
شَيْفِ كَمْ اَزْ دَوْلِ مَبَاكِ شَرْحِ طَاعِ وَلا مَعْنَى اِنْ شَيْفِ  
شَيْفِ كَمْ اَزْ طَاعِ مَوْارِدِ وَرُفْقِ وَرُفْقِ

بکلام و دندان مبارک آن سید الانام با وفی مناسب است و او را  
چون نسبت دزد را با قاتل است چنانچه مروی است از ائمه علیهم السلام که  
چون از سر ششم میفرمود در روشن بگوید در دیوارها از نور غایب  
میشد دندان شریف او و مختار آن آنجا نیامده بآن است که در  
حیطه تحریف کعبه یا تقیری آنرا بمنزله آن بیا سجد چنانچه گفته اند که بیا  
حق سبحانی را بچشمی رافصیه تر و شیرین زبان تر از آن حضرت نقل  
که دوی عمر رضی عنہ عرض کرد که یا رسول الله! بیرون نامدی از ما و نه تعلیم  
از کسی این بر فصاحت کلام که فصیحی عمر از ایشان مثال آن معترف  
بفقر و فقر انداز که ادای فرمود که لغت اسمعیل عرم محمود و مشکاشی  
شده بود پس تعلیم فرمود حق جل مجد آن لغت و تا وین با کوشش  
کرد و نیز گفته اند که تکلم میکرد آن نور صلی الله علیه و سلم بکلام مبین <sup>مفصل</sup>  
خطب و مواظب که هر یک کوشش سامعین دور و نزدیک سید کوشش جهان

بمان گاه خدا خوانیت درج هر چند سخن دانیت شیمی و نور  
در مع اینست و روی نبوغ و اینج هر یک که فصاحت و شری  
صید هم گرن که ملاحت تیرت الا طیب بعدل قسریا  
دستم اعظم طوبی المنتن منک و ملکتم  
الطیب الطاهر المهد و سکون الی المنة النخانیة و شری  
بیر الی المهد من العبد البربری کردن چیزی بجزی التری بضم التا  
المنة الفوقانیة و سکون الی المهد فاک النعم و اسم آوردن جنیر الی  
بضم الطاهر المعجم مع علم معنی استخوان و مراد از آن جسد که در دست علی علیه  
سلم مجاز از قبیل اضلاع کل با جسم اند که جسد محفوف است از تغیر و قسیر  
جایزه علی بر و ایه ثقات از ابنین مالک نقل میکند که انبیا احیاء اند  
در قبور و فاک ابن آن احیاء است و در دست تصرف از نیت و سبب بی  
و در دست که فرمود آن سر علی علیه سلم درود بسیار فرستید که از



من خواهم در دنیا صحابه عرض کردند که یا رسول الله چگونه میفرمود  
در دریا بفرستد که تو در قبر بوسید کرد و فرمود حق سبحانم کرد  
بر زمین که احب انبیا بوسید زنی و علامه سبکی در شفاء الاسقام  
میفرماید که موت اخفرت من موت حق تعالی و ابعده طریبان فیت موت و احضری  
امانت ایضا فرموده و جانی در قبر بوسید نکرد و صاحب تنخیص گفته که یا  
از آن سرور مانده هم بر ملک ابقی است چنانچه در حالت حیا بوده و انتقال  
نمیکند بپورته چنانکه دیگر اموات را می باشد و این از خصایص است صلی  
علیه السلام طوبی بضم التاء المهملة خوش و خوبی المنتشق یکم الشیخ المومنین  
الانتشاش من الملتئم یکم التاء المنتش من الانتشام بود و آن  
نیست بوی خوشی که بر سر می کنند بان خاک پاک که فرام آورده است  
بر مبارک آن سرور را خوشی و خوبی که بوییده است آن خاک اطهر و  
بوینده است بر آن خاک که شرف طلب است از جسد نبوی

و بنظر آن عالم برزخ یافته انجمنان و محو شدن آن  
و این است که می بینیم از طبیعت دنیا و آخرت آن نرسد در حق و حق  
سنگ صدف آنرا بویید و برینا زین آن خاکسپاسی علامه بدرالدین  
را که شمس این بیت فرموده که خاکست برت مبارک آن درازا فضل  
انواع طبیعت باعتبار حقیقت و علم لازم نیست که فواید بسیار  
آنرا ادراک نماید از آنکه ادراک آن منوط است به وجود شرایط و ارتفاع  
موانع و آن بجز اولیاد یکسر امتیاز نیست و عدم ادراک عوام که موانعشان  
از بوی دنیا پرست و لالت بر عدم وجود طبیعت نمی گذارند بی  
که مکرر بوی مشک و مانع نمیرسد و وجودیکه بوی آن بجا خود قائم  
و موضع مرقد قدس سایر اجزای زمین حتی الکواجم و علمای دین  
دارد و در احادیث صحیحیه از طرق متعدده آمده که خلقت هر متفرقی از  
خود روی مدفون کرد و پس خلق نفسی که آن کائنات علیه اله فضل

التحفة والصلوة ان تراب مدینه طیبہ است بالجمله و استثنای موضع قبر  
شیخ اختلاف است و تفصیل که مدینه مذکور است کثر صحابہ و تابعین  
تفصیل مدینه منوره است بهر که موطر بعد است ناخانه کعبه ای مدینه  
مدینه حرم جو جان دین تو گرفته فاقا فصحان در لفظ مدینه  
بنکر از اعجازت مشق شد و گرفته دین ایمان و درین است  
اشاء است بر غایت زیارت مرقد مقدس سرور صلی الله علیه و سلم آن  
با جماع علمای دین قول و فعلا از افضل سن و اول دستجات است  
و بعضی از علمای مالکیه بوجوب آن رفته اند و شیخ دهلوی رحم در جذب  
دوازده حدیث صحاح و در بیان شرف زیارت نقل کرده که هر یکی  
دلالت دارد بر جو شفاعت آن سرور در حق زایر بودن وی روز  
قیامت سایه حمایت وی صلی الله علیه و سلم و نیز قبول است حج متوکل  
حصول زیارت و وعید دیدن است و حق سیکه بعد حج برای زیارت

زیارت حضرت نرود و ابن عباس کبریا و آیه ای از دعا و دعوی  
از کعبه بعد وفات آن شهید بجا می آید که در کمال عزت و کمال افتخار است  
شام اختیار کرده شب آن روز را بخوابید که سحر بیدار می بیدار  
اینچه خواست که برای زیارت آن نبی آید او چشم داشت از آنجا روانه  
شده بعد از طریقه سید شرف الدین است که قد مبارک حاصل کرده و  
شریسته روی نیاز آنجا کمالید و در صبح الفلام بروایت امام المومنین  
علی کرم الله وجهه منقول است که بعد از آن خوابیده روز یکشنبه  
آمده خود را بقیبر مبارک انداخت و خاک پاک آن را بر سر خفته گفت  
ای رسول الله آنچه از خدا می شنید ما از تو شنیدیم و از خدا  
بر تو فرود آمده این آیه است وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا  
أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ  
لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا حَنِيمًا

و من بر خود بسیار ظلم کرده ام و نزد تو آمده ام که برای من استغفار  
کنی از مرد شریف او را زام قد غفرک الله و آورده اند که  
روان بن علم مردی از شما دید که روی خود را بر صخره مبارک نبوی  
نهاده است او کردن آن مرد گشته گفت که میلانی این چه فعل است  
آن مرد گفت من روی خود بر خاک ننهادم این تیرت مصطفی است  
صلی الله علیه و سلم و شنیده ام از آنحضرت که فرمود که بگریه  
بدون قنبره و نوبت حکومت غایب شد تحقق این است که مسافر و  
تعبیل آن مکروه است باید که بحال ادب و خضوع و شوم و درشتا  
صلوة و سلام فریاد کنی امام ابوحنیفه بر روایت ابن عمر فرمودند  
خود تقاضا میکند که از خانه قبل آمدن پشت بقدر کرده بگوید السلام  
علیک یا اعیان النبی و رحمة الله و بركاته لکن حین وقوف بموضع  
منیف تظلمین و ما و کثرت تضرع و التماس بخت سکون و وقار

ووقار و شوق و محبت و ادب و انکس که امتی ندارد اما  
مولده عن طیب عنصه یا طیب  
میشد و مختصم الالبانه استکار اکبر المولد  
زمان ولادت العنبر نغم العین المهد و سكون النون و فاع  
المهد یعنی اصل کافی الصیام المبتد و نفع الدال المهد زمان قدوم  
بدار و نایب تقدیر ظرف و معنی بدایت و معنایکه مصدر می باشد  
و همچنین بختهم نفع الداء المقتاة الفوائده زمان صلت بدار  
بر تقدیر اول و بمعنی نهایت بر تقدیر ثانی و مراد از زمان بدایت  
و نهایت مجموع زمان است یا است کافی شرح المجذی استکار  
گروه و ولادت الزور را مور عجیب را بسبب طافت و طهارت اصل  
وی ای خوش از ما بدایت او که وقت ولادت است و خوش  
نهایت او که وقت صلت است اما ساز زمان ولادت با سعاد

ان سيد الانام عليه علي اله افضل الصلوة والسلام که بر رات  
روز دوشنبه و از دهم ربیع الاول وقت طلوع آفتاب بعد از  
از واقعه فیل و بعد مبوط آدم عصار جنت چهار هزار و چهار صد  
شصت و سه سال است آشکارا که در اشیا عجیبه و امور غیریه اسب  
طهار اصل شریف و نظافت در استیضای او که از اصلا ظاهر  
و ارحام طیبه عالم شهادت جلوه ظهور فرموده ای زمان قدوم الزور بار  
دنیا تا زمان حلت او در آخرت خوشی و خوری باد تا که تویی افضل و اظهر  
جمع آنکه که حق جل مجد در سورة القمر بموجود تو خورده و در کنار تو  
همچو مولودی که منقر عالم و آدم است سپرده از فروغ است روشن  
و دنیا در و جابر تو یاد ا خدا صلوة یا بدر الدبی مادرستی نزاوده  
فرزندی که در دیده عالم ندیده همچو تو اللسان کی ملک کردی سرش اوم  
غلام سجود نور تو در وی و دعیت که نمودی ای پادشاهی نبرد حکایت

تا منزل حق البقیر کمر نمودی و است پالشت اندرین ده مغفله را بجا  
لطف و کسب بر این کائنات و زینبیم مقصود شاداب تر و صفا  
در شفا بر آید این عبارت می آید که نور انوار و فضل و خلقت  
ادم غم نادر و هزار سال پیش خوان بود و هر یک به تسبیح و تسبیح  
بیش تنیک حق سبحا ادم را مخلوق نمود انداختند نور اوز  
و متعلق شد از این راجع را بطاهر و ارحام طیبه تا ای که پیدا شد  
آنحضرت از ابوی خود و روایت است از آنکه مادرش یف که وقت تولد  
مبارک آنسر و نوری پدید آمد که از زمین تا آسمان منور گردید و نظر آن  
مرا از آن نور قصور شام و بوی خوش ظاهر شد که شام عالم  
که دید و ندانند اگر شخصی از او دیده خانه که ای آنکه ظاهر این مولود را  
تا سه روز که مشغول است سلام ملائکه و در من اشرفی از ولادت  
امیبا یافته شد و میگویند که آنحضرت مخنون و نافه سید و مقدر



از ایشان شسته نموده شد و از ایشان نالک رضی الله عنه که ششمین می بود  
خوشایوبی بن مبارک و علی بن ابی طالب و از جابر بن محمد رضی  
مرویت که روزی از دست خبر از من فرود آورده پس یافتیم بوی که  
دوکان می عطاری نباشد و هر یک که دست از آن حضرت عین  
مخبر رسید یافت و دست خود خوش بوی که تمام روز با وجود  
شوئیت و چون بر سر طفلی دست می نهاد آن طفل از آن بوی خوش  
در جماعت اطفال شتابان سر در هر را می کشد از آن راه  
بوی خوش تا چهار روز می شمیدند و از آن پس گفته که روزی آن حضرت  
در خانه ام خوابیده چون بدن مبارک آن شدت که ماعرق الود  
آن عرق در شیشه جمع کرده ام آن روز برداشته از من پرسید که این را چه  
کنی عرض کردم که یا رسول الله مایه از آن در خوش بوخته است  
می کنیم و بنوعی می میزیم و این طبعی است که هیچ طبع دنیا با آن نمی رسد

نمیزد بر جامه آنجا که پس نه نشست و اگر بر جامه نوری سوار  
میشد دستهای بول و سبز نمیکرد و همچو لیس فضل از نور سبز بود  
رغین ندیده زمین میشکافت و آن را فرو می برد و از آن مکان  
نوی می شکستند و علماء بطهار بول و خون آنحضرت استدلال کرده اند  
باینکه آنکس که سوار و زاهد خون بهر دست و بر جامه و لباس  
زیر و فرخ خون مجامعت و امین بول آن نور خوشبند و از آنجا  
منعی با آنها لاحق نشود و روایت است از امام سیدیه که بعد از آنکه حضرت  
دست خود بر جامه کرد نهادم آنجا که بوی خوشش در دست ساری  
شکر نامتی سرفراز و امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید که بعد از آن  
از سر علی الله علیه السلام را غسل دادم پس نیافتم چیزی را بر بدن  
که حاجت شربت شود دارد و فایح شد از آن بوی خوش که گاهی  
بوم بوم بگوشش و فیله الفرس انهم قد

انذاراً بحلول البعس والنقم التفرس من باطن  
بغير ابطاء واثار التفرس بضم الفاء وسكون الراء المملوء بحس  
ملكه من النذر تفرس الحلو فرود آمدن و رسیدن زمان موعود البعس  
بضم الباء الموحده وسكون الواو تحت النقم كسر النون وفتحها وفتح الفاء  
جمع غمت بمعنى غوبت زمان و لايت سرور زمانی است که بفرست  
د یافت در آن زمان محو ملک باینست تحقق این استرغیم شد  
بد آمدن زمان نحتی و غوبت باینست محو بمعاینه حواش  
متوائیه بیا بعضی از آن می آید و مشاهده تغییر اوضاع فلكی و اخبار کامیابی  
و نجان معلوم میگردند که این زمان زمان ولادت سروری است که دولت  
ایش از هر سر هم زنده و دین باطل آنهارا محو و نابود نماید بترسیده  
از نزول عقوبات عید و مهلا و امید باینست و بات ایوان  
کسی و هو من صدع کسمل اصحاب السری

لَيْسَ غَيْرُ مِلْقَمِهِمُ وَالْقَاسِرُ خَامِدَةٌ أَلَا لَقَاءُ  
مِنْ لِسَانِهِ عَلَيْهِ وَالْقَصِيرُ سَائِحِي الْعَيْنِ  
مِنْ سَدَمٍ وَنَسَاوَةً أَنْ غَاضَتْ  
حَيَّرَتْهَا وَرَدَّ وَارِدَهَا بِالْقَيْطِ حِينَ ظَهَرَ  
بَابُ الْأَفْعَالِ الْمَاقِصَةِ مَعْنَى سَارِهَا وَأَنَّ كِبَرُ الْهَيْئَةِ يُؤْتِيكَ  
بِزُرِكَ كَذَا فِي الْمُنْتَخَبِ سَرِي كِبَرُ الْكَافِ مَعْنَى سَرِي وَلَقَدْ طَوَّلَ فَا  
مَنْ قَبِرَ وَفَافَانِ كَمْ تَقْبَلُ رُومَ وَكُرْكُوتَ وَمَرَادُ أَرْكَسَرِي  
أَوَّلُ نَوَازِيهِ إِنْ عَادَ لِي قَبَادِيسُ كَلِّهِ وَرَدَّ مِنْ دَارِ الْمَلِكِ خُذْ  
تَوَشَّكُ بَزْ كَبْرَا كَرْدَه وَآنَكَ مَشْهُورِ سَبْ كَلِّهِ أَرْسُورَ افْتَحَى رَمْوَه بُولَادِ  
خُورِ دُرْ زَمَانِ عَدَالَتِ زَنَانِ أَوِي يَنْجِدِي بِبَاطِلِ سَبْ أَصْلِي نَدَارِ  
لَمَّا فِي مَجْمَعِ الْحَاظِ نَقَلَ عَنِ السُّبُوطِ وَغَيْرِهِ مِنْ خَفَاطِ الْحَدِيثِ وَمَرَادُ أَرْكَسَرِي  
أَلَا يَزِيدُ جَبَرُ وَآخِرُ طَوَّلِ كَفَارِ سَبْ كَلِّهِ دُرْ عَجْدِ خَلَا فَنَتِ أَمِيرِ الْمَوْضَعَيْنِ عَمْرُ

در جنگ نهادند از شکست اسلام کبر بخندید و افتاد و آنجا اسیر شدند  
احمد دست طاعتی در سال سی و یکم از هجرت گشته شد و در شکست  
تفرقه افتاد و المنصور بکسر الدال المبدع من الانصار شکسته شد و اسیر  
بغ انت المجمع سکون المجمع تفرق شد الملتزم بکسر المجر من التمام  
آمدن المجر و سر شد الانفا من جمع نفس مفتحتین بمعنی م و محمود و حسن  
است از دم سر که اینجا مراد از آن فرمود مردن از بانه انشست الالف  
بفتحین اندوه کین شد التهم مراد از آن نهم فرائد تفرق کوفه مشهور  
بجوی کسی که نوشید آن بالای آن بلی بسته بر آن عمارت عیان کرد  
بود و حوالی آن آنسکده یا کنیه بود در شب سیلا و آن العباد  
آن طغیانی کرده عمارت را منهدم خستاد و وادی و شما که ما بین  
و سراق است افتاد و موقع خود را گذاشت اسامی من اسکن شد  
و خطا کردن العین معنی چشمه چشم السدم بفتحین اندوه و شبانه

و بشما مملانی الصالح سائلین خود در پنج و شصت انداختن و  
نام شهریه و ولایت عراقین بدان و قم غاضب من الغض  
و در رفتن آنست این بحقیقه بفهم الباء الموحده و فتح الحاء الممد  
در یایچه بود و در شهریه که مجوس غیر زندان خود را همین ولایت  
در آن بر سبیل تبرکات میدادند و هر سال شش آنقدر طعنه  
میکرد که تا آنست که در آن غرق نمیکردند از سبیل باز نمی ماندند  
ولادت از سر صلی الله علیه و سلم آن بالکلیه خشک کردید و بعلوم  
و تشدید الدال المهلکین من المرو باز گردانیدن الوار و آینه الغبط  
بفتح الغین المعجمه شما گشتن ظلمی بفتح الظا المعجمه و المصنف  
ماضی من الظما تشنه شدن سر و گردید در آن زمان سعادت نشان  
خوشگوش شیرین متفرق الاجزاء در حالتیکه شکنجه است متفرق  
جماعت شکیریان یزد جبر که کاصی فراهم شوند نه است شش عبادت بحجوس

میرفتند بنامه ای آن از شد اندوخی که بر بطلان منجم  
داشت روی که کسرا غافل شوند و چشم از نگاه داشت عمار  
از دست خیر و اندوه یار کن شوند و چشم از آن از جیران در موضع  
خود بپیشمانی که بر نفع بخشید اهل ضلالت دارد و حکمین که در اصل  
فدوفن آید یا جان برین و باز که در اندیشه آمده آن بطلان  
بخشند از بیانی حکما میگردد چشم از زمان ولادت آن بشود  
و آوان لعل انوار هدایت بر بطلان اطوار ضلالت است و در آلام شاه  
محسوس متزلزل شد شوخ گردید و چهارده کنکره از آن بر زمین رسیدند  
آن از هم جدا شد و پیچیدند که کبر و جبر که آخر طوک محسوس بود و تفرق  
نهاد و او بارزل ترین و جوه در مر و از دست سیاه گشته افتاد و تمام  
مملکت فارس در حوزه اسلام درآمد و دین محسوسیت باطل گردید و بعضی  
گفته اند که افتادن چهارده کنکره از آن اشاره است بآنچه واقع شده

شد از سلطنت چهارده تن از ایشان بر حکومت توفیق گردید  
در چهار سال و یقیناً در آن حکومت امیر المومنین عثمان بن کنانی الموصی  
و آن شکند فارسی که از هزار سال که بم بود و کرده و بنده جوی که شکسته  
عمار را که این شهر است و با بود خشت و آتش طغیانی کرده در وادی سمارو  
افتاد و ابریر یاد در موضع خود باز ماند تا انتقام اهل ضلال از وی  
گردد و در ریاض شهر فرستاد که از هزار سال این شهر در طغیانی بود شک و بی  
آب که دید و اهل آن شهر معاویه این حال غمگین شدند و آیندگان  
آن برای طلب از غایت تشنگی خشک و ایند و ناکار گشتند و  
بمشاهده این حوادث متوالیه مضطرب و خائف شده از بهمان کلمات  
است که حال نمود بمالاتفاق گفتند که طاهر از تشنگی و مضاعف  
چنان معلوم شود که بعد چند سال اعراض فرستاده شوند و دولت  
سایان را بر هم زنند و مجوس را محو و ملامتی کرد و کائنات را



مَا الْمَاءُ مِنْ بَلَاءٍ حَزَنًا وَبِالْمَاءِ مَا بِالنَّارِ مِنْ مَضْمَرٍ  
الْبَلَاءُ يَنْقُصُ تَرَى الْخَزَنَ يَضُمُّ الْمَاءَ الْمَهْلِكُ وَكَوْنُ الرُّوَاهِ الْمُهْجَرِ اِنْ دَوَّ الْفَرْغُ  
يَنْقُصُ كَرَى نَسْ كَوِيَا حَاصِلُ شَدِّ نَسْ اِنْ يَخْصِفُ اِسْتِ اِنْ نَزَلُ  
وَيُجِبُ اِنْ دَوَّ كَمَا اَنْتَ بِرِطْلَانِ سِتْرُ خُودِ وَحَاصِلُ كَرِ يَدِ اِنْ يَخْصِفُ  
اِنْ نَسْ اِنْ كَرَى خُشْكُ حِينَ لَا دُونَ اِنْ اَشِيدَ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
اِنْ سِتْرُ سِتْرٍ بِجُوسِيَا وَادِبِ يَاجِ سَاوَهْ اِنْ قَلْبِي بِدَا كَرْدِ وَكِي زَنْكُ  
وَكِي كَرَفْتِ تَادَا لَنْتِ بِرُفْرُ اِنْ قَلْبِي اِنْ اَمِلُ ضَلَالِ اِنْ يَارَ اِنْ  
نَدَامَتِ زَيْدِ دِي زَوِي اِنْ اَكْ شُوكُ تَرَا اِنْ رِغْمَانِ وَاجِ اِنْ تَحْتَفُ  
وَالْاَنُوَا سَاطِعَةً وَالْحَقُّ يَطْلُغُ مِنْ مَعْنَى مِنْ  
كَلِمِ الْجَنِّ اَلْهَيْمُ شَدِيدُ النُّوَانِ طَلَمُ اِنْ اَيْتِ اِنْ طَوَا اِنْ عَالَمِ  
اَلْحَقِيقَةُ كَقَدَرْتِ تَشْكَلُ وَتَبْدِلُ اِنْ اَشْكَالِ مُخْتَلِفَةٍ دَارِنْدِ وَبَسَبَبِ اِنْ اَيْتِ  
بَارِ اِنْ مَرِي نَمِيشُونِ وَدَا اَكْلِ وَشَبَرِ وَتَرْوِجِ وَتَحْلِيفِ اِنْ اَحْكَامِ اِنْ عِيَرِ

شیرین شدن بنی آدم اندر روی است ازین عباس رضی که نام ابو الجحش طار  
قوس بود و او را دو دایره او بر روی زمین بسیار شده حق سبحان  
شیرینی بوی ازانی فرمود و به افغان سلطان امی و اطاطار قوس مشغول  
بودند تا آنکه او مرد و ایش را راه نمود و عصیان نمودند حضرت العزت  
بعد از انکه ام محبت اکثری با عقوبات مومنه کفر قمار خست بعضی که از این  
نوعیت انحراف نموده بودند امان داده و ازین شخص که علیا  
نام داشت بزرگ حاکم خست شریعتی جدیده عطا فرمود چون مدتی  
برین گذشت و حدیث کسب فراغت کرد بطریق باورانی پیش گرفتند  
حکم ایزد متعال با فحش ایشان نافذ گشت و ازین بقیه این طایفه که بواسطه  
استغفار عباد و شریعت از قهر الهی امان یافتند شخصی موسوم بمحقق  
حاکم این گشته تعلیم احکام الهی بر راحت و بعد و باز از طریق مستقیم  
منور شد بسنخ چهار مستقیم کفر قمار کردند و از صلی ایان قبلی

باقی ماندن خلق کنسیر پیدا شده و مونس و برادران حاکم کردند و  
اکثری را بر راه راست آورد بعد از آن شش رخی همان کفران نعمت  
آغاز کردند و از احکام الهی عصیان ورزیدند و لاجرم حکمت قاهره مختار  
تجدیدی کرده طایفه را از طایفه که بر ایشان نام زد کرد محاربه بقیه  
السیف و جزایه و خرابه متفرق گشتند و بعضی را که بسن تمسیر نسید  
بودند اسیر گشتند از آن جمله ابلیس که با طایفه با سماء و جمعه کرده میان  
شان نشو و نما یافت تا بمرتب معلوم المملوک و قیامت گشت چون بد  
برین گذشت بنی حان بچگونگی مان کنش و دشواری پیدا کرده از جزایه  
برین آمده ربع کون را تصرف آوردند و بدین حکومتشان نام زد  
گردیده با جمعی از طایفه نیز زمین آمد و بعضی را بر راه راست آورد و اکثری را  
بقدر سیاه و خود را در امر حکومت مستعمل یافته و ای سلطنت افت  
و دعوی آنالای غیری آغاز کرده حارم شد که اگر حق سبحانه و تعالی  
خطیر

خطیر سلطنت روی زمین فویض فرماید خود در مقام ابواب انکار  
ایده انشای این حال را **الْحَقُّ جَالِدٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةُ**  
**جِبْرِائِيلَ** میان رسید و امر خلافت بآدم و هم موقوف کردید بعلت سبب  
سنگبار و از سجده نپذیرفتن ملعون ابدی گشت مختلف غنچه النوار  
انفوقانیة الاله و کرامتیه من البتة اذ سخت کردن و رشتن و دادن  
السطوع ظاهر و بلند شدن و در حقیقت اهل حق امر واقع و مراد از  
سطوع انوار و اختلال حال مجوس از کلمه بشارت انبیا و اخبار عهود  
چنان بشارت میدهند و انوار ظاهر اند و حقیقت نبوت ظهوری است  
از حالات و مقامات و در آن زمان کرامتشان چنان  
از جلال و قسب و جلال چون ابیات مدح منضمین بعثت انوار بر کافران  
انام و بطلان عبادت اصنام با و از بلندانشان میدزدند و از ملک  
مالکوت با انوار قدس نور بود و حقیقت نبوت از سطوع انوار و اختلال

حال عده مار و دایح ضیان و مقالات محمود ظاهر شد چنانچه  
عثمان بن العاص از مادر خود روایت میکند که گفت عین ولادت آن زوجه  
و سر ابرو زنی گشت ستارگان بزین نزدیک شد تا اینکه گمانم  
که برافتنده و من بر ثبات ضعیف بود که عین ولایت آن بنده  
محببت یازده ساله بودم دیدم یکی را از یهود که وقت فجر بیام خود  
استاندا میکرد که ای گروه بنی اسرائیل طلوع کرد ستاره نبوت  
از قبرش موسی عم بآن خبر داده و در فتح الباری از حدیث عائشه  
می آید که زمان ولادت سرور مری از یهود در جماعت قریش آمده گفت  
که در شب از تغییر اوضاع ستارگان جناب دریا فتم که طفلی می آید شما تولد یافت  
و او بنی این است خواهد بود و در میان دوشانوی مهربان نبوت است قریش  
نزد آنده آمدند و یهودی را همراه بردند و یهودیکه نظرش بر سرش  
مبارک و مهربان نبوت افتاد فریاد برآورد که عیف منصب نبوت از بنی

از بنی اسرائیل رفت و این مولود همان است که موسی هم بولد  
خبراه عمو او و صواباً اعلان البشایر لم یسمع  
وبارقة الانذار لم یسمع من بعد ما اخبر  
الاقوام كما صنعهم بان یسمع المعوج لم  
یقم وبعد ما عاينوا في الاقمت من شعب  
منقضة وفق ما في الاكثرت من صميم مجموع  
العين المهدد وضم الميم من المعنى ما ينشأ وضموا بفتح الصاد والمهدد  
وضم الميم المشددة من الميم كمرشد الا اعلان الشكراكرون البشایر  
جمع شارت بمعنى مزودة لم یسمع بضم اليا المشاة التمهانة وفتح الميم  
من الشیمین الی بارقة شممت ویرق كما في العاموس الانذار المشقة  
نزدك وقرى فتحالم تشم بضم التاء المشاة التوقانية وفتح الشين  
المعجم من الشیم بکرین الاخبار اکاين الاقوام مع قوم بمعنى

الخاص يسمى كاهن كند ومان الانعبات بتعليم جنیان و در دعوت علم  
غنیایدین کیش المعوج ضم المیم سکون العين بالمهمله و فتح الواو و المیم مشددة  
من الاعوجاج کج شدن لم یقیم بفتح الیاء المتشابهة التختانية و ضم القاف من القاف  
سیرالماندن و نبات ویزیدین عایینوم المعاینه ویدین الالف وبق بضم الباء  
و سکون الف کاندازه اسم الشبه بضم الشین المعجمة و الهاء جمع هاء  
حقواتین شعلة بالمنقضة بضم المیم سکون النون و فتح القاف  
و الفاء المعجمة المشددة من الالف نقضاً من فراقادین الصنم بفتح الصاد  
امهله و النون بت کور و کرسند کاوران ازانکه آشکار کرد  
اخبارت افزایانها سموع و قبر تخویناتیشان میرئی نکودید  
توری و کری بعد کاهنیدن کاهن هر قوم بانهاست که تحقیق وین  
کج و باطل است بر کز ثباتی نماند و بعد شامده شعلة می التست  
باطل است سما که بر جنیان فرو می افتادند مطابق نکون سارقادین

بمان بر روی زمین تا کماثر این قریش و مجوس و کفر و اهل کفر  
که مجوس است و تفاوت و جد و جود با وجود استماع است را اجناس  
و اخبار کتب الهیه و اعلام کاهنان هر قوم بطلان عبادت او ثامن  
بهر شرف است و نسخ سید اریان و باد و صفت شده بارقه اندازد  
ایوان و خود ندارد افتاد و شش شش بهر منیان است و که برای  
اخبار سما و الارض عالم علوی بسوی آسمان صعود میکنند و معاينه  
نکون شده افتادن بمان حقیقت نبوت است و رحلی الله علیه سلم  
باور کردند و هیچ وجه بسوی اخبار هدایت راه نبرده و دیده و دانسته  
گور و گشتند و از عذاب الهی ترسیدند و بخنده اخبار کاهنان  
کی نیست که خینب ناما لکیشی میگوید که بمعاینه کثرت شنب و سروق  
و تمام آسمان محیط شده سخت خایف و ترسناک گردیده نزد کاهنی که در  
تخت نظیری نداشت آمده این حال ظاهر مردم و از انجام کار برسد



او سوی من دیده اخی کشیده اظهار کرد که ای حسین بن تو خبر صفت  
میدهم قسم بکعبه ممنوع شد خبر سماء از جنیان از آنکه ملائکه انجاء را سجده  
ناری میرند و سوا آسمان صود کس و نمیدهند و اینهمه مقام و صراحت  
بجسته تواند و دری است از منی است که قتل کند ظالمان را و نصرت نمود  
و ظاهر کند دین حق را و مانع شود از پرستش بتان و سایر بدعها و از سواد  
بن قار منقول است که گفت که مرا آشنای بود از جنیان که اخبار آید  
همین میرفت آنرا مردم ظاهر ختم و بدین تقریر بسیار فتوح  
میر رسیدی آمده گفت که ممنوع شدم از اخبار سماء و مصلحت سماء  
می بارند زود بر خبر و طلب کن راه هدایت که پیغمبری از قبیله لوی بن  
غالب مبعوث شده و مردمان بسوی خدا میخواهند و از بت پرستی  
و ضلالت باز میدارند چون ۳۰ روز متواتر چنین اتفاق افتاد و در آن  
شب دهم پادشاه بعد چندی بکعبه بحضور رسید و صلی الله علیه و آله رسید

رسید ایمان آوردم و نیز روایت است از مادرش که گفت  
من نزدش می بودم که آنرا ناخن می گفت تاگاه از ناخنش آوازی آمد که  
ای مادر من بشتاب سوی خدیو تر کن عبادت بتان واکه از  
سنگ ترا شنید اند بهوش شد پشیمانی از ترس که مردمان را  
بحدیث میرساند و از افعال شیوه باز میدارد و نیز مروی است از امام  
همام علی زین العابدین علیه السلام که فرمود  
در مدینه زنی گامنه بود و با یکی از بنیان عشق داشت و با وی هم  
بسته شد چند روز آن جن ناکده روزی بصورت جانوری  
پرنده آمده بر دیوار نشست آن زن او را شناخته گفت  
که ترا چه پیش آمد که از مدتی ناکده او گفت که حالا توقع آمدن  
مادر در مکه مخفی بهوش شد که بر باز نا حرام ساخت و روایت کرده اند  
از عیسی بن مهران که گفت من نزدش می بودم سمع یغمار ناگاه از

شکست فرج یادیرخواست که ای نویسدیم ضمار ملاک شد و نظیر یافتند  
این تجدید یک مغربی است که قریش که بعد از مریم وار شد نبوت  
شد و از عبادت بتان منع میفرماید پس ضمار را از خسته بنزاشت  
صلی الله علیه و آله و سلم آمد و مشرب میمان  
شدم و نیز این مسا که نقل میکند که مردی از بنی حث گفت که عرب  
حلا و حرام نمیدانستند و بیشتر بتان میکردند اگر حیوانات با هم مناز  
میداد برای انفصال آن نزد بتان حاضر شد آنچه از شکم شام میوع  
شد بر آن عمل مینمودند و روزی ما را با هم دیگر شاق افتاد و دستور  
به تخانه رسید و پیچیده منتظر حکم غیبی شسته بودیم ناگاه از شکم  
بنی کلان تراوید آمد که ای مردمان اینجایی عقلی و فاعالی است  
و قضیه پیش بتان می آید اینک مغربی از بنی غم شمعوت شده  
که در جمده مخلوقات عادل تر از حاکمان است و ظالم میکنند نور اسلام

اسلام را وسیع می کند از بهر عیال شنیدن این آقا نامه که مختص  
این قبیله نعل مرید است و همچنین قصص شهادت که جمعی از کثرت  
از آن در کتابی جمع کرده و در مشرفی دولت آن حضرت صلی الله علیه  
و آله تحت ابلیس منکوش شده و بتان روی زمین منکوش شده  
چنانچه نعل است از عبد المطلب که گفت در شب ولادت آن سرور در کوه دم  
وین وقت سجود دیدیم که کعبه میل شد بمقام ابراهیم و بسجده رفت  
آواز تکیه آمد و بتان که بیامون خانه کعبه بودند منکوش شدند  
و بتان که آنرا میل می کنند بر رو افتاد و از شکستند آمدند  
زایده آمدند محمد را و فرود آمد بروی سجده رحمت و جماعتی از قریش  
بنی بودند که بر سر هر سال نزد آن بت می آمدند و عید ختنه شبی از  
شهادت دیدند که آن بت از مقام خود جدا شد بر رو افتاد آنرا گرفته  
بر جانش نهادند باز منکوش و از شکستند و از روی آمد که متولد شد

بمقتضای زمان و بولادتش از مغرب شرق منور گردید و بتان  
عالم نگوشت شدند و ملوک و شیعیان و مویشینند حتی  
غدا عن طیر الوحی منهنهم من الشیاطین  
یعقوب و منهنهم غذا بمنی جمع و از طریق علی سماء  
اراده کرده که راه نزول احکام الهیه است و سخن شنیده و آن  
مجاور بوده اول خواص و دوم ابناء و سر را در خواص معلوم  
بمجان بلا زیادت نقصان بنظر میرسد و دوم کلام الهی بواسطه ملک  
بنو طت ملک محام القای حکم و دل آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت  
اجتهاد احکام خبا که آیه کریمه است حکم بین الناس بما  
أمرک الله أن خبر میدهند منهنهم کسب الزاء الطعمه من الانضمام  
و منهنهم یعقوب و من القوا فتن کی عقبه و کیری الاثر کسب الطعمه و  
المثلثه ابی و آمدن يقال قفوت تا شرفه ای فصبت عقبه و من

شعله ای شش فرو آورده بودند تا غایتیکه با نوری گشت از آسمان  
خبر رنده از جنیان <sup>مشیت</sup> می رسید می رفتند و یکی دیگر رنده می کردند از  
رحم ملائکه متعینین طاعت و تابع شریفی و عباد و انتظام حاکمان  
مستقیم را می یافت که از غایت عزت و کبریا و عظمت و خفایه اعظم  
و ترسناکی عجب دیگری می گشت و راه اندوختن مردم کرده بی اختیار  
هر یکی بالای دیگری ای افتاد و چنانچه از این عباد و فرشتگان که در آسمان  
باراده دزدی احکام الهی و جاسوسان را عالم علوی است و استماع نمود  
میکردند تا آن احکام را که بفرموده رشتگان و اعمال ایشان را <sup>کنشند</sup> یافتند  
و خود را نزد شاه عالم الغیب بشریک تدبیر الهیه انما ید و از آن  
ند و روز بایع بری خود نشان بفرموده عیسی ملائکه متعینین <sup>حیات</sup>  
ششم حقه اسما را از اجنه خود محفوظ کرده و هم شیاطین شعله  
ایشان می نمودند و چون در عالم صلی الله علیه و سلم متولد گردید تمام

آنجا را می رسد نمودند از هر طرف شده اند و بار بر آن باران شد که نص  
استرقا سر که به اظهار آن گفته اند و داشتند میزدند و از جو سما  
یکدیگر انداخته اند بعضی آن سعد قتل میکنند و بعضی ای سوزاند و بعضی را  
میراث مکانی الموهب و غیره و آنکه از ظاهر آیه کرمه و لقد زیننا  
السما الذنیا بمصابیح وجعلناها جروما  
للشیاطین معلوم میشود که از کواکب جم شیاطین واقع میگردد  
صورت بعضی غیر اینها نیستند از کواکب اگر اشتباه  
افروخته آنرا و نهال شیاطین استرقا اسم میدادند و از صعود باز میدادند  
كَانَ هُمْ هَرَبًا أَبْطَالًا أَبْهَرَةً أَوْ عَسَلًا  
بِالْحَصَى مِنْ رَحْتِهِ رَمَى نَبْدًا بِهِ بَعْدَ  
نَسِجٍ بَطْنِهَا نَبْدُ الْمَسِجِ مِنْ أَحْشَاءِ  
مَلَقَةٍ الْمَرْبِ نَبْتِ نَبْتِ الْأَبْطَالِ بَغْضِ الْهَرَّةِ وَكُنْ الْمَوْجِدُ

المودع من الاثر ثم الخبث شي كذا طرف الخبث شي او شي صفت اوله  
طایس بود چون مردم را دیدند و خوشتر از طرف و جوانان با نور و  
پایا شو چه کینه عظیمه نشو ند از مال کجاست کفر عقاب آن خانه در شهر  
صدا از ننگ و خام مذاکره در و دیوار آنرا بر و جوانان هر صبح و مزین  
نشتنا ناسل اندیس نهاده طوائف محاکمت خود را بطوائف آن فاع  
تکلیف داد و این صورت بر قریش و سایر کاتبین ملک بجا خیل  
شاق آمد درین اثنا شخصی از بنی کنانه که بجا روستی خدا  
انجام امور بود شبی در آن خانه قضای حاجت کرده فراری شد چون  
صبحی نمغض کردند تحقیق بیوست که روی از اس کفان ملک این صورت  
عمودا بر چو این باشد انحال خشم عظیم در دل پیدا شد و خوا  
که در غوغای آن ملک حرم خانه کعبه نماید و در همان اندیشه بود که فاع  
از کسان که متصل آن خانه فروش کردند و شب سیدان فروختند



رسیدند باین خانه رسید همه روزیست را نبره و تا  
خست مردم و فافله ترسید و بگریز نهادند و بعد تحقیق معلوم شد که این  
حرکت هم از اهل مکّه بوقوع آمده ابرهم در کمال غضب آمده با فوج بسیار  
و دوازده بنحیر کلبی از آن محمود نام داشت قویتر و کلان تر فیلان  
بود متوجه بهم خانه گشت چونکه در وادی محکم سرش کرده از مکّه  
مغظمه است رسیدند اهل مکّه از ترس آن چهار رو بفرا نهادند و مکرمه <sup>المطلب</sup>  
تهناده مکّه آمدند و غنمی بوج و تضرع فداری بکجا کبیر یا منم جو که ما  
مرغان بزرگ از جان و ریای شور بوق بوق هجوم آورده بکجا  
شکر ابرهم متوجه شدند و هر مرغ از آن مرغان شکسته بر سر درانه  
مانش یک در مقدار و در هر دو بنجه همراه داشت چون محاذ  
آن شکر رسیدند اغیارش شده که رختند مرغان حبیبی کز  
عمی آمدند و اهل مکّه میخواستند و خاصیت آن سنگیزه را این بود

بود که بیک سر که در سینه خود کشتی برآورد و در دین خود پیش  
آخر تمام شکر را با فیدان و در سینه با مال غصبی که در دین  
نجات یافته با سنجال تمام توجه برآورد و در دین خود  
تا آنکه او بیک سر که در سینه خود کشتی برآورد و در دین  
سنگی بیک سر که در سینه خود کشتی برآورد و در دین  
عسکری تر و بدست امکان دارد که بفرستد و در دین  
شکر کفایت و در دین خود کشتی برآورد و در دین  
حمله کرده و در دین خود کشتی برآورد و در دین  
تفرقه در دین خود کشتی برآورد و در دین  
نماند پس عباس که بیدار بود و حکم از او سر میفرستاد و خواندنی  
سره از اطراف و جوانی شکر کفایت و در دین خود کشتی  
قدیمی سنگی بدست مبارک گرفته است و او چو کوپان بسوی

کافران انداخت پس باقی نمانده هیچ شکر که بماند و چنانچه در حدیث آمده است  
روایح منی او سنکیره رسید آخر عمر خود و وقوع آن موجب اعتدال است  
فاحش خود و بعضی روایات میگویند و بعضی نقل کرده اند و جماعتی که  
در شکر و وزن بودند چنین نقل کرده اند چون آن در سنکیره با کجا  
ماند اخراج پشمان گشت از ما سنکیره رسیدی در دهای افتاد  
و منی بر ما سستو کرد و در جنگ بدیدیم حین التقای صفوف و کمری  
منکاب جنگ با کجا بسته از خاک و سنکیره بر فوج افکند و هیچ  
از آنها نمانده که در چشم نمانده باشد اما رواه البخاری لکن انداختن آن  
بدون تسبیح کردن آن سنکیره با در کف مبارک درین مرد غوره  
از روایتی مشهور نرسیده اگر چه در مقام دیگر منقول است از انس  
بن مالک رضی که روزی تسبیح کرد و سنکیره با در دست شریف  
و بنا بر ما شنیدیم تسبیح آنها کافی الشفا و غیره و در شرح خلل

است که شاید آن در بدایتی مباحه میزد دست دیگر انداخته باشد  
بایستی که گفته از دست دیگر گرفته و این خصایص اخفیه و کبریه  
که دست مبارک سید نبی کفایت شایع بخندی خیر نصیب نقل از کتاب  
تفت که اجزاء رب در سنگریزه و اوادی از علی کرم الله وجهه و طهر محمد  
در دست مبارک سید نبی کفایت و در شرح محمد مطهر که معنی  
و ان من شایع الا یسبح بحمده نبی که در سنن  
اسیما و فیکر و کفایت از سر بود بعدیت الا استماع از گوش  
عانی باید که جریه نوش جان محمدی باشد شیخ ابو عثمان مغریه میگوید  
که تمام ملکوت با اختلافات تسبیح الهی میگویند لکن آنرا انجبر عالم  
ربانی که گوش و شکر شده است نشود و شیخ ابی برزخ در فتوحات  
فرموده که ما شنیدیم از سنی که که زبان قال که لا اله الا الله می  
و هر چه را از ذرات موجودات ربانی است که بدان تسبیح حق عاجز

میکنند ازین است که زبان بجا آوردست مبارک و در عالم علی  
علیه السلام تسبیح میگفت المصی بنوع الحما والصلو والمهلکین بخندیده است  
لف دست می بضم الراء المهملا و کسر المیم و سکون الیا المنفأة التخت  
نصوده الشعرین الری انداختن التبیذ بنوع النون و سکون الموحدة  
و بالذال المعجمة انداختن التسبیح تنزیه از نقایص و عیوب و عیوب ازان  
یونس علی السلام است که چون او را حق سبحانه باری هدایت اهل  
تاز بلاد موصل است بمحوش خشت او نامدست مدید آنهارا بدین  
موسکی دعوت کرد و فایده بر آن مرتب شد و همچنان که غرض صلا  
اقرار نمودند و او را ازین طایف قاصد و اندام خردی هم بتکلیف آمد  
در خشت او را بجلول عذاب کرد و بعد از آنکه آنرا اجابت  
قوم را ازان مطلع خشت از شهر با اهل و عیال خود بدر رفت حق  
جایده قدری از سموم و وزخ بسوی بنا متوجه خشت شد



